

ياران جوان پيامبر ﷺ

(۱)

مؤلف:

يوسف عبدالڪريم عساني

مترجم:

نورالنساء ملازاده

عنوان کتاب:	ياران جوان پیامبر ﷺ (۱)
عنوان اصلی:	شباب حول الرسول صلی الله علیه وسلم
مؤلف:	یوسف عبدالکریم عسانی
مترجم:	نورالنساء ملازاده
موضوع:	تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- فهرست مطالب..... ۱
- مقدمه مترجم ۱
- علی بن ابی طالب علیه السلام ۵
- نسب او: ۵
- پرورش او: ۵
- اسلام آوردن علی علیه السلام: ۶
- ازدواج حضرت علی علیه السلام: ۶
- نیکی و خوش رفتاری حضرت علی علیه السلام با همسران و فرزندان: ۷
- خواهیدن حضرت علی علیه السلام به جای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شب هجرت: ۸
- هجرت حضرت علی به طرف مدینه: ۸
- رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای تندرستی و سلامتی حضرت علی علیه السلام نماز می خواندند: ۹
- حضرت علی علیه السلام در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه: ۹
- نظر دادن حضرت علی علیه السلام به ابوبکر رضی الله عنه در غزوه روم: ۱۰
- نپذیرفتن دیدگاه شخصی که وی را بر شیخین (ابوبکر، عمر رضی الله عنهما) برتر می دانست: ۱۱
- بیعت کردن او با حضرت عمر و عثمان رضی الله عنهما: ۱۱

- ۱۲ صفات جسمی او:
- ۱۲ شجاعت حضرت علی رضی الله عنه:
- ۱۴ قدرت و توانایی او:
- ۱۵ تواضع حضرت علی رضی الله عنه:
- ۱۶ زهد و خداترسی حضرت علی رضی الله عنه:
- ۱۷ امانتداری حضرت علی رضی الله عنه:
- ۱۸ عدل حضرت علی رضی الله عنه:
- ۱۸ توکل او بر الله تعالی:
- ۱۹ شهادت امام رضی الله عنه:
- ۲۱ سعید بن زید رضی الله عنه**
- ۲۱ معرفی اجمالی در مورد سعید:
- ۲۱ شهرت سعید رضی الله عنه:
- ۲۲ پدرش زید بن عمرو:
- ۲۳ اسلام آوردن سعید رضی الله عنه:
- ۲۴ اسلام آوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه در خانه سعید رضی الله عنه:
- ۲۷ شرکت سعید رضی الله عنه در کلیه میدان‌های جهاد:
- ۲۸ سعید در زمان خلافت صدیق رضی الله عنه:
- ۲۹ مشورت صدیق رضی الله عنه با تمام صحابه رضی الله عنهم در مورد جهاد با روم:
- ۳۰ سعید بن زید در زمان عمر رضی الله عنه:
- ۳۱ جنگ یرموک:
- ۳۲ گریه او بر وفات عمر رضی الله عنه:
- ۳۲ صفات او:

- ۳۳ وفات سعید بن زید رضی الله عنه: .
- ۳۵..... **خانواده اسامه رضی الله عنه** .
- ۳۵ نیکی اسامه رضی الله عنه با مادرش: .
- ۳۶ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسامه را پشت سرش در کنارش می‌نشاند: .
- ۳۷ محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اسامه رضی الله عنه: .
- ۳۸ شرکت کردن اسامه رضی الله عنه در معرکه و غزوات: .
- ۳۹ لشکر اسامه رضی الله عنه: .
- ۴۰ ابوبکر رضی الله عنه لشکر اسامه را می‌فرستد: .
- ۴۲ تجلیل حضرت عمر رضی الله عنه از اسامه: .
- ۴۳ چکار می‌کنی با لا إله إلا الله: .
- ۴۴ هنگامیکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جهاد نمی‌رفت اسلحه‌اش را به اسامه می‌داد: .
- ۴۴ دیدگاه حضرت اسامه رضی الله عنه درباره حدیث افک: .
- ۴۵ قصه زن مخزومی: .
- ۴۵ گفتگو میان عبدالله بن عبدالله و پدرش: .
- ۴۶ قصه بیماری آبله اسامه: .
- ۴۶ با مردی که لا إله إلا الله می‌گوید هرگز نمی‌جنگم: .
- ۴۹..... **زید بن ثابت رضی الله عنه** .
- ۴۹ اسم و خانواده‌اش: .
- ۴۹ شرکت کردن او در غزوه أحد: .
- ۵۰ جنگ خندق: .
- ۵۱ در جنگ تبوک: .
- ۵۱ به هنگام وفات نوه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همراه ایشان بود: .

- روز سقیفه: ۵۲
- در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه: ۵۲
- زید رضی الله عنه قرآن را جمع آوری می نماید: ۵۳
- منزلت زید در نزد عمر رضی الله عنه: ۵۴
- عمر رضی الله عنه به ایشان تعلیم می دهد که چگونه قضاوت کنند: ۵۵
- زید عمر رضی الله عنه را نصیحت می کند: ۵۶
- زید در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه: ۵۶
- اشتغال به علم: ۵۷
- علوم دیگر ایشان علاوه از فقه: ۵۸
- یادگرفتن او زبان عبرانی و سریانی را: ۵۹
- پندهای زید رضی الله عنه: ۵۹
- حادثه وفات: ۶۰

مقدمه مترجم

بسم الله الذي علم بالقلم علم الإنسان ما لم يعلم.

قال الله تعالى: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد ﷺ فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر دلسوز و مهربان اند. ایشان را در حال رکوع و سجده می بینی. آنان همواره فضل خدا را می جویند و رضای او را می طلبند و نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی های ایشان نمایان است». شکی نیست که داستان های انبیاء، اولیاء و بزرگان برای جامعه بشریت جهت الگو قرار دادن بهترین سرمشق در زندگی می باشد.

مخصوصاً زندگی رسول اکرم ﷺ و اصحاب بزرگوارش. رسول اکرم ﷺ در مورد اصحابش می فرماید: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ». «یاران من مانند ستارگان اند که به هر کدامشان اقتدا کنید، هدایت خواهید شد».

براستی چرا رسول اکرم ﷺ به پیروان اصحاب چنین مزدهای بزرگ می دهد؟ بکدامین عمل این چنین مورد لطف و محبت استاد قرار گرفته اند؟ آیا در دنیا معلمی را سراغ دارید که اینگونه به شاگردانش اطمینان و اعتماد کامل داشته باشد؟

یقیناً اگر استاد بهترین استاد است، شاگردان نیز فداکارترین و از خود گذشته‌ترین شاگردان دنیا می‌باشند، شاگردانی که هنگام مرگ وقتی دشمن خواست آنان را به پای چوبه دار، ببرد از یکی می‌پرسد آیا حاضر هستی بجای تو محمد ﷺ اعدام شود و تو نجات حاصل کنی؟ او جواب می‌دهد: بخدا قسم اعدام بجای خود دوست ندارم در همانجا که رسول خدا ﷺ نشسته‌اند خاری به پای وی فرو رود.

آری! شاگردانی از خود گذشته که قبل از جنگ بدر رسول خدا ﷺ از آنان می‌پرسد: می‌خواهم با این لشکر کفر که با ما قصد جنگ دارند، بجنگم شما چه می‌گویید؟ یکی از آنان بعنوان نماینده همه بلند می‌شود در حالی که اشک می‌ریزد می‌گوید: یا رسول الله از ما می‌پرسی؟ مگر ما اصحاب موسی ﷺ هستیم وقتی که به امت خود گفت: بیایید به جنگ عمالقه برویم، آنان جواب دادند، شما بروید و با آنان بجنگید ما اینجا نشسته هستیم. بخدا قسم اگر به ما بگوئید خود را در دریا و آتش بیندازید، ما خود را می‌اندازیم.

آری! شاگردانی که با مال و جان خود معلم دلسوز خود را یاری کردند و ندای «وَلَسْتُ أَبَالِي حِينَ أَقْتُلُ مُسْلِمًا»^(۱) را سر دادند.

کتاب حاضر سیره ستارگان درخشان و تربیت شدگان مکتب رسول الله ﷺ علی بن ابی طالب، اسامه بن زید، زید بن ثابت، سعید بن زید^(۲) از مجموعه شانزده شماره‌ای «شباب حول الرسول» (جوانانی پیرامون پیامبر ﷺ) می‌باشد. بنده به فضل و توفیق خداوند تمامی شانزده جلد را ترجمه نموده‌ام که بزودی چاپ و منتشر خواهد شد.

۱- یعنی: «باک ندارم از مردن از اینکه مسلمان کشته شوم».

در پایان از عموم خوانندگان محترم درخواست دارم تا حقیر را از پیشنهادات و راهنمایی‌های خویش بهرمند نموده و در دعاهایشان فراموش نکنند.

بهمن ماه ۱۳۸۰

ام عزیز الرحمن - ن ملازده (عفا الله عنها)

علی بن ابی طالب علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در سن ده سالگی به اسلام گرایش پیدا کرد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمودند ۳۳ ساله بود.

نسب او:

او ابوالحسن علی بن عبد مناف و کنیه عبدمناف ابوطالب ابن عبدالمطلب بن هاشم بود مادرش بنت اسد بن هاشم بود. و از جانب پدر و مادر قریشی و از همه برادرانش کوچکتر و کنیه اش ابوالحسن و ابوتراب بود، می فرمود: نسبت خویشاوندی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برایم کافی است، دین من دین اوست هر کس از من چیزی بیاموزد گویا از رسول صلی الله علیه و آله و سلم آموخته است. هنگام تولد، مادرش او را حیدر نام نهاد و حیدر یعنی شیر. وی ۲۳ سال قبل از هجرت و ۱۰ سال قبل از بعثت در خانه کعبه از مادر متولد شد.

پرورش او:

ابوطالب نسبت به برادرزاده اش محمد صلی الله علیه و آله و سلم بسیار مهربان، و او را در کنار پسرانش سرپرستی می کرد تا وی احساس یتیمی نکند. او مردی فقیر و تهیدست بود. هنگام جوانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست وفاداری را به طرف عمویش دراز کرد تا بدین طریق نیکی های وی را جبران نماید بنابراین سرپرستی و نفقه یکی از پسرانش را بعهده گرفت و آن پسر همان حضرت علی علیه السلام بود که در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاکی و امانت داری و استقامت را آموخت. او دارای اخلاق و صفات برجسته ای بود و هرگز به جاهلیت و بت

پرستی آغشته نشده بود و به همین علت وی را «علی کرم الله وجهه» می‌گویند.

اسلام آوردن علی رضی الله عنه:

بعد از رسیدن پیامبر به پیامبری حضرت خدیجه رضی الله عنها بدون تأخیر و درنگ اسلام آورد. روزی حضرت علی رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه رضی الله عنها را در حالی که نماز می‌خواندند، دید و از وی سؤال کرد چه کار می‌کنید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جواب دادند: دین خدا است که خداوند آن را برای خود برگزیده و به خاطر آن پیامبران را برگزیده است.

ای علی، تو را به عبادت خدای یگانه دعوت می‌دهم و این که از بت‌ها و شریک گرفتن به ذات الله اظهار براءت و بی‌زاری کنی، حضرت علی بدون درنگ اسلام آورد و اسلامش را پنهان کرد تا اینکه روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بطن نخله مشغول نماز بود که ابوطالب آنان را دید وقتی آنان را در آن حال دید پرسید: برادرزاده ام چه کار می‌کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وی را به اسلام دعوت داد گفت: در کار شما اشکالی نمی‌بینم علی رضی الله عنه را نیز از اسلام باز نداشت.

ازدواج حضرت علی رضی الله عنه:

حضرت علی رضی الله عنه پرورش یافته دست رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود. در عنفوان جوانی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هجرت و پیمان اخوت و برادری را بستند و بعد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خواستگاری حضرت فاطمه رضی الله عنها رفتند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را به دامادی پذیرفتند و با حضرت فاطمه ازدواج کردند، فاطمه هنگام ازدواج بیش از ۱۵ سال نداشت در حالی که حضرت علی رضی الله عنه ۲۵ سال سن

داشتند. حاصل این ازدواج میمون سه پسر به نام‌های حسن علیه السلام حسین علیه السلام و محسن علیه السلام و دو دختر به نام‌های زینب و ام کلثوم علیهما السلام بود.

تا فاطمه علیها السلام در قید حیات بودند حضرت علی همسری برنگزیدند و با زنی دیگر ازدواج نکرد.

و حضرت فاطمه علیها السلام در سال یازدهم هجری وفات نمودند و بعد از وفات وی، حضرت علی با ۹ زن دیگر ازدواج کردند که حاصل این ازدواجها ۱۵ دختر و ۸ پسر بود که در مجموع حضرت علی علیه السلام ۱۷ دختر و ۱۱ پسر داشتند.

نیکی و خوش رفتاری حضرت علی علیه السلام با همسران و فرزندان:

امام در مجموع ده همسر داشتند که در مدت زمان نزدیک به چهل سال یکی پس از دیگری با آنان ازدواج کردند و گاهی در یک زمان بیش از یک همسر را در نکاح داشتند با همگی خوش رفتار و مهربان بودند و درباره زنان به نیکی وصیت می کردند و می فرمودند: زنان را اگر چه معززترین افراد و حاکمان شما را ناسزا گویند، اذیت نکنید زیرا آنان از لحاظ نفس، عقل، و توان ضعیف اند. همواره احساس خوشی و نشاط می کرد هنگام راه رفتن پسرانش در کنار او حرکت می کردند و می فرمود: برای پسر به گردن پدر و برای پدر به گردن پسر حقی وجود دارد، حق پدر بر پسر این است که از او در هر کاری اطاعت کند مگر در نافرمانی خداوند سبحانه، و حق فرزند بر پدر این است که نام نیکی برای او انتخاب نماید و او را ادب و قرآن بیاموزد. در تربیت فرزندان بسیار زیرک و هشیار بود فرزندان را به مشورت کردن حتی در کارهای خصوصی اجازه می داد در یک روایت آمده است که روزی به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

به تو امر کردم نافرمانی کردی به سبب این گناه که انجام دادی روزی کشته می‌شوی این در حالی است که هیچکس تو را یاری نخواهد کرد. سؤال کرد: به چه کاری مرا امر کردی که اطاعت نکردم؟

فرمود: روزی که حضرت عثمان رضی الله عنه محاصره شد به تو امر کردم که از مدینه خارج شوی بخاطر این که وقتی عثمان رضی الله عنه شهید می‌شود تو در مدینه نباشی، دوباره فرمود: ای پسرم بخدا سوگند ما نیز محاصره خواهیم شد همچنان که او محاصره شد.

خوابیدن حضرت علی رضی الله عنه به جای حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب هجرت:

همه قبایل مشرک تصمیم گرفتند تا از هر قبیله‌ای یک جوان قوی در قتل رسول صلی الله علیه و آله مشارکت داشته باشد تا بدین طریق همه قبایل در قتل رسول صلی الله علیه و آله حضور داشته باشند و خون او بین همه قبایل تقسیم گردد تا فامیل پیامبر یعنی بنی هاشم توانایی مقابله و انتقام با همه آنها را نداشته باشند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی رضی الله عنه را امر کردند در رختخواب او بخوابد تا مردم متوجه رفتن پیامبر نشوند و او را به بازگرداندن امانت‌های مردم که نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند، سفارش نمودند و خود آن حضرت صلی الله علیه و آله از میان محاصره کنندگان از خانه‌اش خارج شد و خداوند چشمانشان را از دیدن رسول صلی الله علیه و آله نابینا و کور ساخت.

هجرت حضرت علی رضی الله عنه به طرف مدینه:

حضرت ابن سعد رضی الله عنه به نقل از حضرت علی رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول صلی الله علیه و آله به هنگام هجرت به طرف مدینه به من امر فرمود: که بعد از رفتن او در مکه بمانم و امانت‌های مردم را که نزد آن حضرت به امانت

گذاشته بودند به صاحبان‌شان بازگردانم، به علت امانت داری پیامبر صلی الله علیه و آله بود که وی را محمد امین علیه السلام می‌گفتند.

بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله من به طور آشکارا به مدت سه روز بدون هیچ گونه ترسی در مکه ماندم حتی یک روز هم پنهان نشدم پس از برگرداندن امانت‌ها به صاحبان‌شان از مکه خارج گشتم و از همان راهی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفته بودند رفتم.

رسول الله صلی الله علیه و آله برای تندرستی و سلامتی حضرت علی علیه السلام نماز می‌خواندند:

حضرت علی علیه السلام فرمود: روزی مبتلا به درد شدیدی شدم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم به محض اینکه مرا دید تکانی خورد و مرا در جای خودش نشاند و خودش ایستاد و شروع به نماز خواندن کرد در حالی که یک طرف لباسش را روی من انداخت بعد از تمام شدن نماز فرمود: پسر ابوطالب حالا خوب شدی و هیچ ناراحتی نداری؟ از خداوند هیچ چیزی برای خود نخواستم مگر این که همان چیز را برای تو نیز می‌خواستم و هیچ چیز از خداوند سؤال نمی‌کردم مگر این که اجابت می‌کرد بجز این سؤال که گفته شد بعد از تو پیامبری نخواهد آمد، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: من از جای خود بلند شدم و چنان حس کردم که هرگز بیمار نشدم به برکت دعای رسول صلی الله علیه و آله دردم از بین رفت.

حضرت علی علیه السلام در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه:

او در جنگ علیه مرتدین در کنار حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ایستاده بود و از مشاوره به سود مسلمین دریغ نمی‌کرد و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بسیار دوست داشت و درباره‌ی وی می‌فرمود: رسول صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه امر کردند تا

به جای او برای مردم امامت کند و من در آن وقت آنجا بودم که می فرمود: ما در امور دنیای مان از کسی که پیامبر ﷺ در امور دین ما از او راضی بود، راضی هستیم این محبتی که یاران پیامبر ﷺ نسبت به همدیگر داشتند، از زمان رسول خدا ﷺ در دل های آن ها کاشته شده بود. حضرت انس بن مالک رضی الله عنه می فرماید: روزی رسول خدا ﷺ در مسجد نشسته بودند و اصحاب در اطراف او حلقه زده بودند که حضرت علی رضی الله عنه وارد مسجد شده و سلام عرض کرد و ایستاد و به اطراف نگاه می کرد تا این که جایی برای نشستن پیدا کند. حضرت رسول ﷺ به طرف چهره یارانش نگریستند که کدام یک به وی جای می دهد حضرت ابوبکر رضی الله عنه که کنار رسول خدا ﷺ در سمت راست نشسته بود از جایش تکان خوردند و فرمودند: ابوالحسن بیا اینجا. حضرت علی رضی الله عنه آمد و در میان پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه نشست در چهره مبارک رسول ﷺ خوشحالی و سرور را مشاهده کردیم پیامبر بعد از آن فرمود: ارزش فضیلت بزرگان را اهل فضل می دانند.

نظر دادن حضرت علی رضی الله عنه به ابوبکر رضی الله عنه در غزوه روم:

حضرت ابوبکر رضی الله عنه قصد رفتن به سرزمین روم را داشتند و به همین علت اصحاب را جمع کردند و در این مورد از آنان نظر سنجی کرد ابتدا بزرگان صحابه نظرات خویش را ارائه دادند حضرت علی رضی الله عنه فرمود: دیدگاه من این است که اگر شخصاً به طرف روم حرکت کنی یا این که لشکر را برای نبرد به آنجا روانه کنی ان شاء الله پیروز خواهی شد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه خوشحال شد و فرمود: ای علی رضی الله عنه خداوند به تو بشارت دهد تو از کجا دین را می دانی؟ جواب داد: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: همیشه این دین برای

کسی که جانشین و خلیفه امینی داشته باشد غالب است تا این که دین استوار و اهل آن غالب شوند.

پذیرفتن دیدگاه شخصی که وی را بر شیخین (ابوبکر، عمر علیهما السلام) برتر می دانست:

به حضرت علی علیه السلام خبر دادند که ابن سبا او را بر ابوبکر و عمر علیهما السلام برتری می دهد حضرت بسیار ناراحت شد و تصمیم به کشتن وی گرفت اما مردم با او صحبت کردند تا از قتل وی صرف نظر کند. فرمود: پس در شهری که من در آن زندگی می کنم او زندگی نکند و بعد او را به شام تبعید کرد.

بیعت کردن او با حضرت عمر و عثمان علیهما السلام:

همچنان که با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد با حضرت عمر رضی الله عنه نیز بیعت کرد و او را به دامادی خود پذیرفت. و دخترش ام کلثوم را به ازدواج وی درآورد. حضرت عمر رضی الله عنه حضرت علی را دوست داشت و هنگام مسافرت و غیبتش از وی می خواست تا در مدینه جانشین او باشد و بعد از شهادت حضرت عمر رضی الله عنه با عثمان رضی الله عنه بیعت کرد و نسبت به ایشان خیرخواه و هنگام فتنه شورشیان علیه حضرت عثمان رضی الله عنه با دو فرزندش امام حسن و حسین علیهما السلام به یاری وی پرداختند و هنگام درخواست مشاوره نظریه و دیدگاه خود را آشکارا اظهار می داشت و هنگام محاصره حضرت عثمان رضی الله عنه بزرگان صحابه این مصیبت را فاجعه دردآوری می دانستند و مسلمانان بدون خلیفه همانند گوسفندان بدون چوپان بودند.

پیدا کردن شخصی که در امر خلافت توانمند باشد و نیز آن را بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه قبول نماید برای مردم سهل و آسان نبود بطوری که به بزرگان صحابه حضرت علی رضی الله عنه و طلحه رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه پیشنهاد خلافت را دادند

اما همگی از پذیرش آن سرباز زدند و شهادت خلیفه و امیرالمؤمنین برای مسلمانان بسیار سخت و مشکل بود به همین دلیل صحابه اصرار ورزیدند تا حضرت علی رضی الله عنه امر خلافت را بپذیرد زیرا کسی دیگر شایستگی و صلاحیت این امر را نداشت به دلیل پافشاری زیاد سرانجام حضرت علی رضی الله عنه مجبور به پذیرش امر خلافت شد و به وسیله بیعت عمومی مسلمانان، حضرت علی رضی الله عنه را پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه به عنوان خلیفه مسلمین انتخاب نمودند.

صفات جسمی او:

چهره مبارکش گندمگون و چشمانش بزرگ و موهایش پرپشت بودند قد مبارکش کوتاه بود در سن پیری موهایش سفید شدند اما از رنگ موی استفاده نکردند صورتش بسیار زیبا و همواره در حال تبسم بودند.

شجاعت حضرت علی رضی الله عنه:

در جنگ احد به نزد حضرت فاطمه رضی الله عنها آمدند و این اشعار را سرودند:
 ای فاطمه شمشیرم را که هیچ عیبی ندارد بده
 من فردی پست و ترسو نیستم
 سوگند به عمرم که من در مورد کمک و یاری احمد آزموده شده‌ام
 و هم در مورد رضایت پروردگاری که به امور بندگان داناست
 این دو بیت از ارزنده ترین اشعار امام علی رضی الله عنه محسوب می‌شوند.

کشتن عمرو بن عبدود العامری:

یکی از قهرمانان بنی عامر توانست که از خندقی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ خندق حفر کرده بود عبور کند و شروع به مبارزه

طلییدن کرد در حالی که تا دندان مسلح بود وقتی حضرت علی علیه السلام صدای او را شنید به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من اهل مبارزه با او هستم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او عمرو است سرجایت بنشین. عمرو دوباره حرف قبلی خود را تکرار کرد مسلمانان با خود به رایزنی پرداختند که چه کسی با او مبارزه کند. عمرو گفت: به من خبر دهید بهشتی که شما گمان می کنید هر کسی کشته شود وارد آن می شود کجاست؟ حضرت علی علیه السلام دو مرتبه درخواستش را تکرار کرد پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره جواب داد او عمرو است، تا این که حضرت علی علیه السلام جواب داد اگر چه عمرو هم باشد با او مبارزه می کنم پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه مبارزه داد حضرت علی علیه السلام به طرف عمرو رفته و این اشعار را با کمال فصاحت و بلاغت سرودند:

به مبارزه ات آدمم عجله کن

اجابت کننده صدایت شیخ صلی الله علیه و آله ناتوان و ترسویی نیست

به مقابله با تو با هدف و آگاهی، آمده ام

و وسیله نجات هر انسان موفق راستگویی است

امیدوارم با آمدنم نوحه عزا بر تو خوانده شود

با ضربه ای آشکارا که یاد آن در تاریخ جنگ ها باقی خواهد ماند

بعد حضرت علی علیه السلام به عمرو گفت: تو گفته ای که هیچکس تو را به دو صفت خوب دعوت نمی کند مگر اینکه تو یکی از آن دو صفت را قبول می کنی عمرو گفت: آری. حضرت علی فرمود: تو را به طرف الله و رسولش دعوت می کنم، پاسخ داد من نیازی به آن ندارم فرمود: پس تو را به مبارزه فرا می خوانم عمرو گفت: از عموهایت کسانی بزرگتر از تو هستند تو هنوز بچه ای نمی خواهی تو را بکشم. حضرت علی علیه السلام فرمود: ولی من تمایل کشتن تو را دارم. عمرو عصبانی شد و شمشیرش را که گویی شعله آتشی بود از

غلاف کشید و به طرف علی رضی الله عنه رفته و با شمشیر بالای سرش قرار گرفت، حضرت علی رضی الله عنه با سپر روبروی او ایستاد، اما چون سپر از پوست بود پاره شد و شمشیر به سر او اصابت کرد و زخمی شد با ریسمانی که بالای گردنش بود به عمرو حمله کرد بر اثر این حمله عمرو افتاد و صدای تکبیر مسلمانان در منطقه پیچید و همه متوجه پیروزی حضرت علی رضی الله عنه شدند و دانستند که حضرت علی رضی الله عنه عمرو را کشته است.

حضرت علی در این باره دو بیت سروده است:

او بعلت بی خردی سنگ‌ها را عبادت می‌کرد

و من به دلیل خردمندی رب محمد را می‌پرستم

ای گروه و جماعت، خداوند را رها کننده نصرت من و پیامبرش نپندارید. شجاعت او همراه با چندین خصلت بود که زیبایی آن را چند برابر می‌ساخت. اول: این که شجاعتش بخاطر دفاع از حق بود که او را بر ظلم و سرکشی چیره می‌ساخت. دوّم این که تا زمانی که راه و گریزی وجود داشت هرگز آغازگر جنگ نبود به فرزندش امام حسن رضی الله عنه می‌فرمود: فرزندم هرگز آغازگر جنگ مباش و دعوتگر آن نیز مباش اگر به آن فرا خوانده شدی آن وقت اجابت کن زیرا دعوت دهنده به جنگ یاغی و سرکش است و یاغی به زمین زده می‌شود و هلاک می‌شود، خیلی شجاع و دلیر بود به یارانش سفارش می‌کرد که فراری و زخمی را در میدان جنگ به قتل نرسانید و کشف ستر کسی را نکنید، خانه‌ها را ویران و اموال را غارت نکنید.

قدرت و توانایی او:

شانه‌های پهن و عریضی داشتند که دارای استخوان‌های قوی و نیرومندی بودند... عضلات و کف دستانش کلفت و قوی بودند. هنگام مبارزه با سرعت و شتاب حرکت می‌کردند به هیچ جا توجه نمی‌کرد بقدری

نیرومند و قوی بودند که یک اسب و سوارش را به تنهایی بلند کرده و به زمین می‌چسباند و اگر دست کسی را می‌گرفت او نمی‌توانست حرکت کند با هیچکس کشتی نمی‌گرفت مگر اینکه او را به زمین می‌زد و گاهی درب بزرگی را به تنهایی بر می‌داشت که یک گروه قوی از برداشتن آن عاجز بود و به موقع مبارزه چنان فریاد می‌زد که قلب انسان‌های شجاع بر اثر آن می‌پرید.

تواضع حضرت علی

وی که در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافته بود فردی متواضع و به دور از کبر و غرور بود با فقراء همدردی و غم خواری می‌کرد سربازی از سربازان محمد صلی الله علیه و آله بود که هنگام جنگ مال غنیمت به او داده می‌شد و هنگام صلح برای مخارج خانواده‌اش کار می‌کرد و هزینه دریافت می‌نمود و اگر ساختن گلی به وی سپرده می‌شد در آن زیاد تلاش می‌کرد و در برابر آن شانزده خرما مزد می‌گرفت. در زمان خلافتش مردی وی را دید که کوله باری خرما بدوش گرفته. گفت: ای امیرالمؤمنین اجازه فرمائید تا آن را حمل نمایم. گفت: نه ابوعلیال این حق من است که باید آن را بدوش گیرم. گمشده را راهنمایی می‌کرد و به نیازمندان و بیچارگان کمک می‌کرد و مردم را دستور به خوش رفتاری در معامله می‌نمود و این آیه کریمه را تلاوت می‌کرد ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [القصص: ۸۳]. «دار آخرت از آن کسانی است که در روی زمین قصد سرکشی و فساد ندارند و سرانجام خوب از آن پرهیزکاران است» و به فروشندگان سفارش می‌کرد که کیل و وزن را کامل کنید و در گوشت پف

نکنید، اجناس را بدون قسم بفروشید زیرا قسم کالا را می‌فروشد اما برکت را از بین می‌برد.

زهد و خداترسی حضرت علیؑ:

او بر اساس روش تربیت رسول اکرم ﷺ به جوانی رسیده بود بیش از چند لقمه‌ای که کمرش راست بشود و برای عبادت توانایی داشته باشد نمی‌خورد، اگر نفسش از نعمت‌های دنیا طلب می‌کرد، از راه حلال و پاک اندکی به آن می‌داد و حصه کامل آن را برای آخرت ذخیره می‌کرد. در دنیا مانند مسافر و راه‌گذری یا سواری که زیر سایه درخت می‌نشست و بعد می‌رفت، زندگی می‌کرد، در کمال سادگی زندگی می‌کرد، و به جهاد می‌رفت تا دنیا او را فریب ندهد یک مرتبه مقداری حلوا از نوع فالوده به ایشان تقدیم شد به حلوا نگاه کرد و گفت: تو بویت دلپذیر و طعمت خوب است ولی من دوست ندارم نفسم را به چیزی که عادت ندارد عادت بدهم. لباس‌های خشن و کلفت که گاهی آن‌ها را پینه می‌زد می‌پوشید، روزی از خانه در حالی که پیراهن و شلواری پیوند خورده به تن داشت خارج شد از وی سؤال شد: که چرا چنین لباسی پوشیده‌ای؟ جواب داد: بخاطر این که انسان را از تکبر بدور می‌کند و باعث خشوع در قلب و این سنت مؤمن است، و سبب زیادتی خشوع در نماز می‌گردد. حضرت علیؑ می‌توانستند که لباس‌های با ارزشی بپوشند که سبب تکبر هم نباشد اما از ایستادن در جلوی پروردگار می‌ترسید و نفسش را از خواهشات باز می‌داشت تا بهشت جاویدان و سعادت همیشگی نصیب او گردد.

تربیت عالی رسول خدا ﷺ سبب شد که او روزی سوار اسب شده و در حالی که پاهایش آویزان بود چنین گفت: من دنیا را اهانت کردم.

یک مرتبه خرماى خشک خورد سپس آب نوشید دستش را به شکمش زد و فرمود: کسی که در شکمش آتش داخل کند خداوند او را از خود دور می‌کند و این بیت را سرود که ترجمه‌اش به زبان فارسی چنین است:

اگر به شکم و شرم گاهات آنچه خواهش دارند بدهی آن‌ها به نهایت بدی رسیده‌اند

به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین علت پیوند زدن لباس چیست؟ فرمود: به سبب آن قلب خاشع می‌شود و مؤمن به آن اقتدا می‌کند.

امانتداری حضرت علی علیه السلام:

او می‌دانست که خداوند وی را درباره رعیتش سؤال خواهد کرد بهمین علت حق کسی را کم نمی‌کرد و نمی‌خورد و به کسی چیزی که مستحق آن نبود نمی‌داد زیرا که در این صورت او حق دیگری را می‌خورد.

روایت شده است که برادرش عقیل بدهکار بود، خدمت حضرت علی علیه السلام به کوفه آمد و از بدهی خود شکایت داشت و از وی خواست تا او را یاری کند، حضرت علی علیه السلام جواب داد اکنون نزد من چیزی نیست ولی من صبر می‌کنم تا حقوقم را که مبلغ چهل هزار درهم است به من بدهند آنگاه آن را به تو می‌دهم.

عقیل جواب داد بیت المال در دست توست و تو مرا پاس می‌دهی و به تأخیر می‌اندازی تا حقوق تو را بدهند. امام جواب داد: آیا تو مرا امر می‌کنی تا اموال مسلمانان را به تو بدهم، در حالی که آنان مرا امین خود قرار داده‌اند.

عدل حضرت علیؑ:

او مردی عادل، عالیقدر و فقیه و دانا بود و در حکم و فتوا ضرب المثل بود، همیشه عدالت را در حکم اجرا می‌کرد و می‌دانست که عدالت در میزان خداوند قرار دارد، کسی که در آن خواهشات را داخل کند ظلم و تجاوز کرده است و از حد شریعت الهی پیامبر ﷺ خارج شده است. در روایت آمده است که دو زن یکی عرب اصیل و دیگری کنیزی بود، خدمت امام ﷺ آمدند تا عطا و سهمیهٔ شان را از او بگیرند امام ﷺ به هر یکی از آنان ۴۰ درهم داد زمانی که کنیز رفت زن عرب پیش امام آمده گفت: سهمیهٔ مرا به اندازهٔ سهمیه کنیز می‌دهی در حالی که من عرب هستم و او کنیز، امام ﷺ جواب داد: من در کتاب خداوند عزوجل نگاه کردم در آن فضیلتی برای فرزندان اسماعیل علیهم السلام بر فرزندان اسحاق علیهم السلام نیافتم.

توکل او بر الله تعالی:

یحیی بن مرّه روایت می‌کند که حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام شب هنگام از خانه خارج می‌شد و به مسجد رفته نماز نفل می‌خواند ما هم رفتیم تا از او حراست کنیم، وقتی نمازش را به اتمام رسانید نزد ما آمد و سؤال کرد چرا اینجا نشسته اید؟ جواب دادیم: از تو پاسداری می‌کنیم. فرمود: آیا از اهل آسمان برایم نگهبانی می‌دهید یا از اهل زمین، جواب دادیم: از اهل زمین. فرمود: در زمین هیچ فیصله‌ای کرده نمی‌شود تا در آسمان فیصله آن نشده باشد، هیچ انسانی نیست مگر اینکه دو فرشته بر او گماشته شده‌اند تا از او حفاظت کنند تا زمانی که تقدیر او بیاید وقتی تقدیرش آمد او را با تقدیرش تنها می‌گذارند.

شهادت امام:

حضرت علی می‌فرمود: برای من از جانب الله سپری از بلاها وجود دارد که هر گاه اجل من فرا رسد این سپر از من دور کرده می‌شود. او در جوانی و پیری به کثرت در جهاد شرکت می‌کردند و سپر محکم الله همیشه محافظ او بود لحظه‌ای از او دور نمی‌شد، در زمان حیات رسول الله در تمامی غزوات و جهاد بجز غزوه تبوک که پیامبر او را جانشین خود در مدینه قرار داده بود، حضور داشت، در جریان شهادت حضرت عثمان تمام اصحاب برای قصاب قاتلان حضرت عثمان اتفاق نظر داشتند و درست هنگامی که ضروری بود تا از قاتلین انتقام گرفته شود متفرق شدند، حضرت عایشه و طلحه و زبیر شخصاً به هنگام خلافت رسیدن حضرت علی خواستار قصاب شدند، حضرت علی می‌خواست در این مورد کمی تأخیر کند تا جریان روشن شود و بگونه‌ای که آتش فتنه را خاموش سازد راه علاج آن قضیه را پیدا کند. اما هر یکی از دو فریق دارای عقیده و مرام خاص خودش بود، روز جمل هر دو فریق با هم ملاقات کردند، پس از آن در جنگ صفین حضرت علی و معاویه با هم ملاقات کرده و گفتگو کردند اما تصمیم قطعی پیرامون مشکل اصلی گرفته نشد و مشکل همچنان باقی بود تا این که خوارج علیه حضرت علی دست درازی کردند و عبدالرحمن بن ملجم مرادی امام را در شب جمعه ۱۷ رمضان سال ۴۰ هجری در مسجد کوفه به شهادت رساند.

«إنا لله وإنا إليه راجعون»

سعید بن زید رضی الله عنه

سعید ابن زید رضی الله عنه در سن کمتر از ده سالگی مسلمان شد و به هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ۳۳ سال سن داشتند.

معرفی اجمالی در مورد سعید:

او سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی قریشی، پسر عموی و داماد حضرت عمر رضی الله عنه و همسر فاطمه بنت خطاب خواهر تنی عمر رضی الله عنه بود، و عمر رضی الله عنه همسر عاتکه بنت زید خواهر سعید رضی الله عنه بود. و مادر وی فاطمه بنت نعجه‌ی خزاعیه از جمله پیش کسوتانی بود که در آغاز اسلام، مسلمان شد. سعید رضی الله عنه دارای چهار ۱ فرزند بودند که از جمله آنان، عبدالرحمن و زید و اسود بودند. کنیه وی ابُو الأعور بود، ایشان تقریباً ۲۲ سال قبل از هجرت از مادر متولد شدند.

شهرت سعید رضی الله عنه:

سخنرانان و خطباء در بیشتر خطبه‌های‌شان دعا کرده و می‌کنند که بار خدایا از خلفای اربعه صاحبان قدر و منزلت، ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم خشنود و راضی باش، و سعد و سعید را نیز در دعاهای خود شریک می‌گردانند.

سعد، همان سعد ابن ابی وقاص، و سعید ابن زید رضی الله عنهما می‌باشند. اگر چه سعید رضی الله عنه مانند بعضی از صحابه مانند خلفای اربعه یا مانند ابوهریره، طلحه،

زبیر، عمرو ابن عاصؓ مشهور نیست، اما بدون تردید او از جمله اصحاب بزرگ در شهرت بود منظور من این نیست که فقط افرادی که نزد مردم مشهورند، و طراز اول در شهرت، نزد خداوند مقرب اند، بلکه چه بسا افراد گمنام پراکنده موی و آشفته حال و ژنده پوش، مطرود از خانه‌ها هستند که نزد خداوند چنان ارزش دارند که اگر سوگند بخورند خداوند سوگند آنان را راست کرده و خواسته آنان را اجابت کرده و تبرئه می‌نماید. و بنده معتقد نیستم که شهرت دلیل قرب و نزدیکی با خداوند است، زیرا خداوند بزرگترین اکرام خود را به مشهورترین فرد یعنی حضرت محمد ﷺ می‌نماید و کسی بالاتر از او در شهرت وجود ندارد، و گاهی هم به بندگان صالح و گمنامی که مقام و منزلت آنان را کسی غیر از خدا نمی‌داند نیز اکرام می‌نماید.

بسیاری از مردم که امروز احساس می‌کنند سعید ابن زیدؓ نزد آنان معروف نیست، این ناشی از جهل و عدم آگاهی کافی آنان از تاریخ اسلام و رادمردان صحابهؓ می‌باشد، و این مسئله مشابهت با عدم آگاهی با معانی لغات نادر و پرمحتوا است، زیرا افرادی هستند که آن‌ها معانی کلمات وارده در خصوص ﷺ ادبی را به خوبی نمی‌دانند، با وجودی که آن لغات بر عموم اسلاف ما در گذشته مشکل و دشوار نبود، سبب عدم آگاهی کسانی که این کلمات را نمی‌دانند شیوع بی‌سوادی از یک طرف، و میزان بهره و نصیب ما از تحقیق و اطلاع بر میراث، بیانگر گرانبهای لغت، از طرف دیگر می‌باشد.

پدرش زید بن عمرو:

پدر سعید زید بن عمرو بن نفیل نام داشت، قبل از بعثت پیامبر ﷺ پیرو دین حنیف ابراهیم ﷺ بود. برای بت‌ها قربانی نمی‌کرد، گوشت مردار و خون نمی‌خورد، از بعضی از علمای دینی شنیده بود که ابراهیم ﷺ خداوند را عبادت می‌کرد و با او هیچ چیزی را شریک نمی‌گرفت، و بطرف خانه

کعبه نماز می خواند، زید هم مطابق آن عمل می کرد تا از دنیا رفت. و در این مورد یک بیت شعر سروده است که معنی آن به فارسی چنین است:

هر زمانی که مرا به کاری سخت وادار کنند من پذیرای سختی‌ام من به آن کسی پناه برده ام که ابراهیم رضی الله عنه به او پناه برده است.

اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنها می گوید: زید ابن عمرو بن نفیل را در حالی دیدم که به خانه کعبه تکیه داده بود و می گفت: ای گروه قریش به خدا سوگند آنچه را که به غیر نام الله ذبح شده است نمی خورم، به خدا قسم که کسی غیر از من پیرو دین ابراهیم رضی الله عنه نیست.

و یک مرتبه دیگر نیز فرمود: خداوند گوسفند را آفریده و او است که از آسمان برای آن باران را نازل کرده و توسط آن سیراب می شود، و او از زمین برای او گیاه می رویاند، تا بخورد و سیر شود، آیا با وجود این شما آن را به غیر نام الله ذبح می کنید؟ من شما را قومی جاهل و نادان می بینم.

زید در یکی از سفرهایش بودند که بعضی از عرب‌های راهزن او را به قتل رسانیدند، وی همیشه امیدوار بود که مبعث رسول الله صلی الله علیه و آله را ببیند، و در آخرین لحظه‌های زندگی‌اش گفت: بار خدایا! اگر مرا از این خیر محروم ساختی فرزندم سعید را از آن محروم نگردان.

اسلام آوردن سعید رضی الله عنه:

خداوند عزوجل دعای زید بن عمرو را در حق پسرش اجابت کردند، پسرش سعید از جمله پیشگامان اول در اسلام بودند، در سال‌های اول قبل از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ارقم بن ابی الأرقم که در دامنه کوه صفا در مکه بود، داخل شود و در آنجا پناه گزیند، ایشان مسلمان شدند. همانطور که زید برای نجات پسرش سعید رضی الله عنه حری رضی الله عنه بود، سعید رضی الله عنه نیز برای نجات

پدرش حری رضی الله عنه بودند، سعید بن زید به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کردند: یا رسول الله زید چنان شخصی بود که خود شما می دانید، و به شما خبر رسیده، برای او طلب مغفرت بکنید. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: بلی برای او طلب استغفار می کنم، او در روز قیامت به تنهایی بعنوان یک امت حشر می شود. سعید رضی الله عنه زمانی که کمتر از ۲۰ سال سن داشت مسلمان شد و همسرش فاطمه بنت خطاب رضی الله عنها نیز به همراه ایشان مسلمان شد، و در دوران ابتلا و آزار مانند سایر مسلمین آزار و شکنجه‌ی قریش را تحمل می کردند.

اسلام آوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه در خانه سعید رضی الله عنه:

عمر رضی الله عنه در حالی که شمشیر را بر دوش خود آویزان کرده بود، از خانه خارج شد، مردی از قبیله بنی زهره با او روبرو شد، و به عمر گفت: ای عمر قصد کجا را داری؟ گفت: می خواهم محمد را بقتل برسانم، مرد گفت: وقتی محمد را به قتل برسانی چطور از بنی هاشم و بنی زهره (فامیل پیامبر) در امان خواهی ماند؟ عمر رضی الله عنه گفت: مثل این که تو بی دین شده‌ای و دین قبلی خودت را ترک کرده‌ای؟ مرد جواب داد آیا تو را به چیزی عجیب تر از این راهنمایی نکنم؟ گفت: آن چیست؟ مرد گفت: خواهر و داماد تو تغییر دین داده‌اند و دین تو را ترک کرده اند، او با این حرف می خواست عمر را از تصمیم قتل پیامبر صلی الله علیه و آله باز دارد، عمر با شنیدن این حرف براه افتاد تا به نزد آن دو (خواهر و دامادش) رسید، در آنجا مردی از مهاجرین بنام خباب بن ارت رضی الله عنه بود که برای آنان قرآن را تلاوت می کرد.

هنگامی که خباب صدای عمر را شنیدند در خانه مخفی شد. و عمر به خانه وارد شد، و گفت: این چه نجوایی بود که نزد شما شنیدم؟

در این زمان آنان سوره طه را می‌خواندند. گفتند: با هم صحبت می‌کردیم که عمر گفت: شاید شما بی‌دین شده اید؟! سعید رضی الله عنه گفتند: ای عمر! اگر حق غیر از دین تو باشد شما چه فکر می‌کنید؟ عمر بر دامادش سعید رضی الله عنه پدید و او را لگدمال کرد، خواهرش جلو آمده و او را از روی شوهرش بزور دور کرد، عمر او را هم زد و صورتش را خون آلود کرد، خواهرش در حالی که خشمگین بود گفت: ای عمر! اگر حق در غیر از دین تو باشد! گواهی می‌دهم که معبودی بجز از الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بر حق خداوند است. چون عمر از آنان ناامید شد و استقامت آنان را دید، گفت: کتابی که نزد شما است به من بدهید تا آنرا بخوانم. خواهرش گفت: تو پلیدی، و این کتاب را بجز انسان‌های پاکیزه دست نمی‌زنند، بلند شو و غسل کن، عمر بلند شده و غسل کرد، و سوره را خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿طه ۱﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۲﴾ إِلَّا تَذَكْرَةً لِمَنْ يَخْشَى ﴿۳﴾
 تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ﴿۴﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ أُسْتَوَى ﴿۵﴾
 لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿۶﴾ وَإِنْ
 تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿۷﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ
 الْحُسْنَى ﴿۸﴾ وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿۹﴾ إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي
 آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿۱۰﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا
 نُودِيَ يَمْوَسَى ﴿۱۱﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿۱۲﴾

وَأَنَا أَحْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿۱۳﴾ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿۱۴﴾ [طه: ۱-۱۴].

ترجمه: «(ای پیغمبر!) ما قرآن را برای تو فرستادیم تا (از غم ایمان نیاوردن کافران، و نپذیرفتن شریعت یزدان) خویشان را خسته و رنجور کنی، لیکن آن را برای پند و اندرز کسانی فرستادیم که از خدا می ترسند (و از او اطاعت می کنند). از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. خداوند مهربانی (قرآن را فرو فرستاده) است که بر تخت سلطنت (مجموعه جهان هستی) قرار گرفته است (و قدرتش سراسر کائنات را احاطه کرده است). (ای پیغمبر) اگر آشکارا سخن بگوئی (یا پنهان، برای خدا فرق نمیکند) و نهانی (سخن گفتن تو با دیگران را) و نهان تر (از آن را که سخن گفتن تو با خودت و وسوسه های دل است) می داند. او خدا است و جز خدا معبودی نیست. او دارای نام های نیکو است.

تا این آیه را خواند، که خداوند می فرماید: «من الله هستم، و معبودی جز من نیست، پس مرا عبادت کن، (عبادت خال ﷺ از هر گونه شرکی)، و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی».

عمر رضی الله عنه پس از خواندن آیات مبارکه گفت: مرا بنزد پیامبر صلی الله علیه و آله ببرید، چون خواب صلی الله علیه و آله این سخن عمر رضی الله عنه را شنید از مخفی گاهش بیرون آمد و گفت: ای عمر به تو خوش خبری باد، من امیدوارم که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله که در شب پنجشنبه دعا کردند (بار خدا یا اسلام را با عمر ابن خطاب یا عمرو بن هشام عزت و سر بلندی عنایت کن) در حق تو قبول شده است، و او را به خانه ارقم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا حضور داشتند، راهنمایی کرد عمر رضی الله عنه به آنجا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله گریبان و بند شمشیر او را گرفته و فرمود: ای عمر! آیا تو دست بردار نیستی تا این که خداوند همان عذاب و رسوایی که بر

ولید بن مغیره نازل کرده بر تو نیز نازل بکند؟ بار خدایا این عمر بن خطاب است، بار خدایا بوسیله اسلام عمر، دین را عزت و سربلندی عنایت بفرما. عمر رضی الله عنه به آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت: دینی را که به آن دعوت می‌دهی به من عرضه و تلقین کن. پس از آن عمر رضی الله عنه اسلام آورد.

شرکت سعید رضی الله عنه در کلیه میدان‌های جهاد:

سعید رضی الله عنه دوران ابتلاء و امتحانات و مقاومت و آزمایشهای سخت را در مکه سپری نمود، دورانی که کفار، پیروان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آزار و شکنجه می‌دادند، و سعید رضی الله عنه در سال‌های محاصره در شعب مکه ۱، طعم تلخ گرسنگی و درد جدایی، و فشار و محرومیت را چشید، و با پیامبر صلی الله علیه و آله در عام الحزن در مصیبت از دست دادن همسرش خدیجه و عمویش ابوطالب رضی الله عنه در غم و اندوه شریک بودند. سپس با هجرت به مدینه گشایش آغاز شد، سعید رضی الله عنه از جمله مهاجرین بود. و در آن زمان جامعهٔ مسلمان مدینه با قضايا و مشکلاتی از جانب غیر مسلمان مدینه روبرو شده، از غیر مسلمانان افرادی بودند که آشکارا با پشتیبانی افرادی از خارج مدینه به دشمنی و عناد با مسلمانان می‌پرداختند. سعید ابن زید رضی الله عنه هم در این میان باخوشی و ناخوشی شریک بود، گاه خوشحال، گاه غمگین! هم و غم او هم و غم مسلمانان، راه او راه مسلمانان بود، خود را جدا از مسلمانان نمی‌دانست.

و در تمام معرکه و غزواتی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمده بود شرکت داشتند، غیر از غزوه بدر در هیچ غزوه‌ای غائب نبودند، زیرا در آن هنگام

۱- شعب ابی طالب: که پیامبر و پیروانش را به مدت سه سال در آنجا تبعید کردند و با آنان هیچ معامله و خرید و فروشی نمی‌شد.

رسول خدا ﷺ او و طلحه ابن عبدالله را به طرف شام برای یک مأموریت مهم خبرگیری فرستاده بودند، و به این سبب غایب بودن آنان از معرکه بدر غیبتی موجه و مشروع بود، به همین علت هم رسول اکرم ﷺ سهمیه و اجرت آنان را از غنایم بدر به آنان داد. و از مال غنیمت این معرکه آنان را محروم نکردند.

سعید در زمان خلافت صدیق ﷺ:

رسول خدا ﷺ لشکری را برای فرستادن به سرحدات شام آماده ساخت تا با قبایل عربی که با رومیان هم پیمان بودند روبرو شده و بجنگد و به مناطقی که تحت نفوذ دولت بیزانس بودند برسد، و برای فرماندهی این لشکر، اصحاب بزرگ مانند ابوبکر و عمر و سعید ابن زید و سعد ابن ابی وقاص ﷺ داوطلب شدند اما کسی برای فرماندهی لشکر برگزیده شد که هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بود، او اسامه بن زید ﷺ بود. در حالی که در میان لشکر افرادی مسن‌تر از اسامه، و با کفایت‌تری برای فرماندهی بود.

لیکن درست کردن لشکری دوره دیده و تمرین یافته بر اطاعت از فرمانده عالی رتبه خود، و دستور به اطاعت افراد بزرگتر از کوچکتر، و همگام بودن افراد با کفایت‌تر از دیگران در یک میدان، فواید و دستاوردهای بیشتری دارد تا اینکه هر بار برای همیشه افراد بزرگ را به عنوان فرمانده لشکر منصوب نمایند، و مسلمانان همواره کارهایشان را با مشورت انجام می‌دهند و هیچ فرماندهی کوچک یا بزرگ، خود شخصاً تقاضای این منصب را نمی‌کند، مگر بعد از مشورت با افراد آگاه و ذی صلاح. لشکر اسامه ﷺ هنوز از اطراف مدینه دور نشده بود که رسول خدا ﷺ به جوار رب عزوجل شتافتند، و به محض وفات رسول خدا ﷺ تعدادی از مسلمانان اطراف

جزیره مرتد شدند، در این هنگام هیأتی از جانب اسامه رضی الله عنه که عمر ابن خطاب، سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه و سعید ابن زید از جمله‌ی آنان بودند، نزد خلیفه مسلمانان ابوبکر رضی الله عنه آمدند و از ایشان خواستند که فرستادن لشکر آماده اسامه رضی الله عنه را بتأخیر بیندازد، تا بوسیله آن فتنه مرتدین را خاموش سازند، صدیق رضی الله عنه از گشودن گره پرچمی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را با دست‌های مبارکش بسته بود تا به جنگ بروند، خودداری نمود و رد کرد بنابراین علی رغم تقاضای هیأت اعزامی و دیگر صحابه، لشکر اسامه را به منطقه‌ی مورد نظر اعزام کرد. و سعید بن زید و سایر صحابه به فرماندهی اسامه رضی الله عنه اهدافشان را به بهترین و سالم ترین وجه تحقق بخشیدند.

مشورت صدیق رضی الله عنه با تمام صحابه رضی الله عنهم در مورد جهاد با روم:

وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌خواستند به جنگ رومیان بپردازند بزرگان صحابه رضی الله عنهم از مهاجرین و انصار را به نزد خویش فرا خواند و سعید بن زید رضی الله عنه یکی از آنان بود، و این مسئله را یادآوری کردند که چگونه خداوند آنان را بر گرد یک کلمه جمع کرده و در میانشان اصلاح و آشتی آورده و آنان را به اسلام هدایت کرده و شیطان را از آنان دور کرده، و گفتند که: میل دارند لشکری از مسلمانان را به جهاد با رومیان در شام بفرستند، و از آنان خواستند که هر یکی جداگانه نظرش را بیان کند، رأی سعید بن زید و عثمان رضی الله عنهما یکی بود، و آن این که خلیفه خیرخواه و دلسوز و مورد اعتماد مسلمانان می‌باشند، اگر کاری را به مصلحت آنان ببیند آنرا انجام بدهند، و کسی با او مخالفت نخواهد کرد و هرگز اعتمادشان نسبت به خلیفه کم نخواهد شد، آن دو به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: که هر چه صلاح می‌دانی آنرا انجام بدهید، ما با تو مخالفت نکرده و نسبت به شما بدگمان نخواهیم بود.

ابوبکر رضی الله عنه از سعید رضی الله عنه در مورد انتخاب حضرت عمر رضی الله عنه برای خلافت و جانشینی خود نیز نظر خواهی نمودند، و به موافقت و رضایت سعید، ابوبکر رضی الله عنه مطمئن می‌شد.

سعید بن زید در زمان عمر رضی الله عنه:

همانطوری که ابوبکر رضی الله عنه به نظر و رأی سعید رضی الله عنه اعتماد کامل داشتند، عمر رضی الله عنه نیز به آراء و پیشنهادهای وی اعتماد داشتند و سعید رضی الله عنه از خیرخواهی نسبت به عمر رضی الله عنه و سایر مسلمانان خودداری نمی‌کردند و از مجالس آنان دوری نمی‌کرد و در روایات و منابع آمده است که به عمر رضی الله عنه خبر رسید، که بعضی از فتنه‌گران گمان می‌کنند که بیعت مسلمانان با ابوبکر رضی الله عنه یک بیعت ناگهانی و غیر مترقبه بوده است. بنابراین حضرت عمر رضی الله عنه به منظور ایراد سخنانی تاریخی و مهم بالای منبر رفتند و در گوشهٔ سمت راست منبر سعید بن زید رضی الله عنه ایستاده بود، عبدالرحمن بن عوف به سعید بن زید رضی الله عنه گفتند: عمر رضی الله عنه امشب بر منبر سخنانی خواهند گفت که هیچکس تا حالا چنین سخنی نگفته است، سعید بن زید این حرف را ناپسند دانستند و گفتند: شما از کجا می‌دانید او سخنی می‌گوید که کسی تا حال آنرا نگفته است؟ و سعید رضی الله عنه تا آن لحظه از توطئه و گفتهٔ فرومایگان و اوباش آگاه نبودند. عمر رضی الله عنه احادیث نادر و کمیابی ایراد فرمودند، و از آیه رجم صحبت کردند، و در مورد این گفته رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: در مورد من زیادروی نکنید چنانچه در مورد عیسی پسر مریم زیاده روی کرده شد، زیرا من بنده‌ای هستم، بگوئید محمد بنده‌ی الله و رسول او است. بعد گفتهٔ اوباش را رد کردند.

حضرت عمر رضی الله عنه وقتی امیر مؤمنان قرار گرفت خوراکش را کم کرده و لباس‌های کلفت می‌پوشیدند، صحابه رضی الله عنهم در مورد این وضع زندگی که داشت با او صحبت کردند و به وی گفتند: اگر شما غذای خوبی بخوری باعث تقویت شما در راه حق می‌شود! گفتند: می‌دانم که شما خیرخواه من هستید، ولی من دو دوستم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بر یک راهی ترک کرده‌ام، که اگر راه آنان را ترک نمایم به منزل مقصود، با آنان نخواهم رسید. عمر رضی الله عنه از صحابه در این باره مشورت خواستند. عمر رضی الله عنه به وی گفتند: بخور و بنوش و سعید بن زید رضی الله عنه نیز همین نظر را دادند.

جنگ یرموک:

سعید ابن زید رضی الله عنه در معرکه یرموک شرکت داشتند، و از این امتحان پاک و سرافراز بیرون آمدند، و ایشان جزئیات این معرکه را بیان می‌کنند و می‌گویند: در جنگ یرموک تعداد نفرات ما بیست و چهار هزار ۲۴۰۰۰ یا نزدیک به آن بود، و در مقابل ما رومی‌ها قرار داشتند که تعدادشان صد هزار نفر بود و با گام‌های سنگین سنگین و جمعیتی گران چون کوه، گویا دست‌های سبک آنان را حرکت می‌دادند به طرف ما متوجه شدند در حالیکه در جلوی آنان اسقفها و علمای یهود و دانشمندان شان که با خود صلیب را حمل می‌کردند، راه می‌رفتند، و با صدای بلند دعا می‌کردند، و لشکریان پشت سرشان تکرار می‌کردند، و دارای غرشی مانند غرّش رعد بودند، وقتی گروه مسلمانان آنان را به این حالت مشاهده نمودند، دچار ترس و وحشت شدند، در آن هنگام ابوعبیده بن جراح بلند شد و مسلمانان را برای نبرد با دشمن تشویق کرده و فرمودند: بندگان خدا، خداوند را یادی کنید تا شما را یاری کند، ثابت قدم و صبور باشید، زیرا صبر سبب نجات از کفر، و موجب رضایت پروردگار و دفع کننده ننگ و عار می‌باشد. و جنگ را با نیزه‌ها آغاز

کرده و پشت سپرها پنهان شوید، و سکوت را اختیار کرده و در دل‌هایتان ذکر خداوند را بکنید و منتظر دستور و فرمان من باشید.

سعید رضی الله عنه فرمود: در آن لحظه مردی از میان صفوف مسلمانان خارج شده و به ابو عبیده رضی الله عنه گفت: من در این ساعت اراده مرگ را دارم آیا تو پیامی داری که آن را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرستی؟ ابو عبیده رضی الله عنه گفت: بلی، سلام مرا و سلام مسلمانان را به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برسان، و بگو: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را که خداوند به ما وعده داده بود، به حق یافتیم. سعید رضی الله عنه می‌فرماید: من از آن شیخ رضی الله عنه سخنی را نشنیدم و او را دیدم که شمشیرش را از نیام کشیده و به طرف دشمن حمله ور شدند، و من به زمین افتادم، و به زانو لغزیدم، و نیزه‌ام را بلند کردم و اولین اسب سواری را که بطرف ما آمد با نیزه زدم بعد به طرف دشمن حمله کردم، و خداوند ترس دشمن را از قلب من بیرون کرده بود، مسلمانان به سوی رومیان یورش بردند و بصورت مداوم با دشمن مبارزه کردند تا این که خداوند مسلمانان را پیروز گردانید و سعید بن زید رضی الله عنه در فتح دمشق هم شرکت داشتند، پس از فتح دمشق ایشان را حاکم آنجا قرار دادند. ایشان اولین حاکم مسلمانان در دمشق بود.

گریه او بر وفات عمر رضی الله عنه:

به هنگام شهادت حضرت عمر رضی الله عنه سعید ابن زید رضی الله عنه گریه کردند، و فرمودند: رحلت عمر رضی الله عنه شکاف و رخنه‌ای در اسلام ایجاد نموده است که تا قیامت پیوند نخواهد خورد.

صفات او:

سعید رضی الله عنه قد بلند و چهره مبارکش گندمگون، و از بزرگان صحابه بودند و صاحب نظر و شجاع، و عاقل و باحیا بودند، وقتی از ایشان در مورد کاری

مشورت گرفته می‌شد و اگر در مجلس کسی بود که ایشان او را از خود بهتر می‌دانستند در رأی دادن تأخیر می‌کردند تا این که آن شیخ رضی الله عنه رأی خود را بیان کنند، اگر رأی آن شیخ رضی الله عنه همانطور بود که او توقع و امید داشتند، آنرا می‌پسندیدند و رأی خود را با رأی او یکی کرده و به آن اکتفا می‌نمودند، و گاهی رأی خود را اول بیان می‌کردند.

ایشان شخصی عاقل، پرهیزگار و خداترس بودند، خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب بزرگوارش را بسیار دوست داشتند. شخصی منصف بودند و به صحابه رضوان الله علیهم اجمعین احترام می‌گذاشتند. و به بعضی از متعهدان گفتند که: شما مرا به بدگویی یارانم امر می‌کنید در صورتی که خداوند بر آنان صلوة و سلام فرستاده و آنان را مورد لطف و مغفرت خویش قرار داده است.

به خاطر همین صفات عالی و خصلت‌های پاک و بزرگ ایشان بود که سعید بن حبیب در مورد وی می‌فرماید: مقام ابوبکر و عمر، عثمان و علی، سعد و سعید و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر و مساوی بود، و در میدان مبارزه پیشاپیش آن حضرت صلی الله علیه و آله و به هنگام نماز پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار داشتند، و همه این نه نفر از بشارت یافتگان به جنت بودند، که آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنان بشارت جنت را دادند، که مطابق خواهشات خویش سخن نمی‌گفتند، تعداد آنان ده نفر بود که دهمین نفر آنان ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه بودند.

وفات سعید بن زید رضی الله عنه:

حضرت عثمان رضی الله عنه زمینی را به سعید رضی الله عنه در کوفه دادند، ایشان به آنجا رفته و ساکن شدند، و همواره به مدینه منوره رفت و آمد می‌کردند، و در عقیق نیز زمینی داشتند.

سرانجام ایشان در سال ۵۱ هجری در سن ۷۳ سالگی در مدینه منوره وفات کردند.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

خانواده اسامه رضی الله عنه

او ابو محمد اسامه ابن زید بن حارثه، از کنانه عوف بود هفت سال قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه دنیا آمد.

پدر و مادرش مسلمان بودند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را از همه مردم بیشتر دوست داشت، پدرش زید بن حارثه از اولین کسانی بود که مسلمان شدند. غلام آزاد کرده حضرت خدیجه رضی الله عنها بود. زمانی که خدیجه رضی الله عنها به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درآمد او را آزاد کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهداء کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بسیار دوست و گرمی می‌داشت و با او بسیار خوب رفتار می‌کرد، زمانی که بعد از سال‌ها دوری، پدر و مادرش را ملاقات کرد و آنان از او درخواست کردند که نزدشان بماند، ماندن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ترجیح داده، به آنان جواب رد داد. مادر او ام ایمن حبشی رضی الله عنها که اسمش برکه بود، کنیز مادر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمنه بنت وهب بود. و هنگام وفات همراهش بود، و او با محمد صلی الله علیه و آله و سلم که هنگام وفات مادرش بچه‌ای خردسال بود، نزد پدر بزرگش عبدالمطلب به مکه بازگشت و تا مدتی پرورش و نگهداری رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عهده داشت.

نیکی اسامه رضی الله عنه با مادرش:

محمد بن سیرین می‌گوید: قیمت یک نخل در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه هزار درهم بود. دیده شد که اسامه بن زید رضی الله عنه به منظور بیرون آوردن مغز درخت خرما، نخلی را تکه تکه پاره می‌کرد و مغزش را بیرون آورده، به مادرش می‌داد.

به او گفتند: چه چیزی تو را وادار به این کار می‌کند در صورتی که قیمت یک نخل هزار درهم است، جواب دادند: مادرم از من مغز درخت خرما (کوش) خواسته و او از من هیچ چیزی نمی‌خواهد مگر اینکه به او می‌دهم.

پیامبر ﷺ اسامه را پشت سرش در کنارش می‌نشانند:

زید پدر اسامه به رسول اکرم ﷺ خیلی نزدیک و عزیز بود. به اندازه‌ای که مردم او را زید بن محمد ﷺ می‌گفتند، تا این که این آیه نازل شد: ﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۵]. «آنان را به اسم پدرانشان صدا بزنید. این با انصاف‌تر است نزد خدا» اسامه بن زید ﷺ حب و دوست رسول خدا و پسر دوست رسول خدا ﷺ بود، رسول خدا ﷺ گاهی او را به همراه خودش می‌برد قبل از جریان غزوه بدر، رسول اکرم ﷺ وقتی به عیادت سعد بن ابی عباده تشریف برد، اسامه را پشت سرش سوار نموده، همراه خود می‌بردند. در راهی که می‌رفت، عبدالله ابن ابی نشسته بود و این واقعه قبل از اسلامش بود. رسول خدا ﷺ آنها را به اسلام دعوت داد. او پیامبر ﷺ را اذیت و آزار رسانید زمانی که رسول خدا ﷺ بر سعد وارد شد گفت: ای رسول خدا ﷺ از عبدالله ابن ابی درگذر و او را مورد مغفرت قرار بده. خداوند به تو آنچه را که مشاهده می‌کنی عطا کرده است، اهل یترب قبل از مسلمان شدن شان جمع شدند تا عبدالله ابن ابی را تاج گذاری کنند اما زمانی که این مسئله بوسیله حقی که خداوند به شما عنایت کرد، خاتمه یافت، او خشمگین و در اثر همان ناراحتی این حرکت ناشایسته را که مشاهده کردی، انجام داد، و راوی این حدیث اسامه ﷺ است او شخصی سیاه چهره و پهن بینی اما راست کردار،

پاکدامن، خداترس، پرهیزگار، متواضع، باهوش و فروتن، مغل رضی الله عنه در دین، و با الفت و محبت بود.

محبت پیامبر صلی الله علیه و آله با اسامه رضی الله عنه:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کوچکی و ابتدای زندگی پاک و اسلامی، اسامه را بسیار دوست می‌داشت او را بر می‌داشت و روی زانویش می‌نشاند و حسن بن علی رضی الله عنه را روی زانوی دیگر، سپس هر دو را به سینه‌اش می‌چسپاند و می‌گفت: بار خدایا هر دو نفرشان را دوست دارم تو هم آنان را دوست بدار. یک مرتبه اسامه رضی الله عنه کنار در لغزش خورد و افتاد و پیشانی‌ش زخمی شد و خون از آن بیرون آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن او ناراحت شد و به عایشه رضی الله عنها اشاره کرد تا خون را از زخمش پاک کند، اما او به این کار راضی نشد پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً بلند شده، زخمش را دمی بست در حالی که خون فواره می‌زد و با سخنان خوش او را تسلی یا نوازش می‌کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله همواره اسامه را دوست داشتند و زمانی که او به جوانی رسید و جوانی قوی و نیرومند بود زندگانی‌اش را در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوت به اسلام سپری می‌کرد.

باری حکیم ابن حزام که یکی از افراد محبوب و ثروتمند قریش بود یک پیراهن گرانبی‌قیمت و با ارزش به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا نپذیرفت، چون تا آن زمان حکیم مشرک بود و هنوز مسلمان نشده بود. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله در ازای قیمت آن را خرید، رسول خدا فقط یکبار روز جمعه آنرا پوشید بعد آنرا به اسامه بن زید دادند.

حضرت اسامه بن زید می‌فرمایند: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که حضرت علی و عباس رضی الله عنهما آمدند و اجازه ورود می‌خواستند، به رسول

خدا ﷻ گفتیم که: علی و عباس اجازه می‌خواهند. گفت: آیا می‌دانی چرا به اینجا آمده اند؟ گفتیم: نه پیامبر ﷺ فرمود: من می‌دانم. به آن‌ها اجازه بده بیایند، بعد از داخل شدن گفتند: ای رسول خدا ﷺ نزد تو آمده ایم تا از تو سؤال کنیم که کدام شیخ ﷺ از خانواده‌ات نزد تو محبوبتر است؟ فرمود: فاطمه بنت محمّد. گفتند: ما نیامده‌ایم که از خانواده‌ات سؤال کنیم فرمود: محبوبترین مردم نزد من آن کسی است که خدا بر او انعام کرد و من هم بر او انعام کرده‌ام یعنی اسامه بن زید..

شرکت کردن اسامه ﷺ در معرکه و غزوات:

اولین بار که اسامه ﷺ مبادرت به شرکت در جنگ‌ها کرد جنگ احد بود، او همراه تعدادی از بچه‌ها که اراده جهاد داشتند خدمت پیامبر ﷺ حاضر شدند و خواستار اجازه شرکت در جنگ را شدند، پیامبر ﷺ آنها را بخاطر کوچکی و کم سنی اجازه ندادند، اسامه برگشت در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود. اما وقتی جنگ خندق فرا رسید دوباره برای اجازه شرکت در جنگ خدمت پیامبر ﷺ رسید در حالی که خودش را بلند می‌کرد. سر پا ایستاده بود چنان وانمود می‌کرد که قدش بلند و سنش زیاد است. رسول خدا ﷺ به حالش ترحم نموده و او را اجازه دادند تا در غزوه شرکت کند، و اسامه ﷺ هنگام دخول پیامبر ﷺ در مکه همراه او بودند و به هنگام جنگ احد که مسلمانان با شکست مواجه شدند در کنار پیامبر ﷺ بود و آن موقع بجز تعداد کمی از صحابه کسی دیگر در کنار پیامبر ﷺ نبود. هنگام جنگ موته زیر پرچم پدرش زید بن حارثه ﷺ در حالی که هیجده سال سن داشت با دشمنان اسلام جنگید و شهادت پدرش را با چشم‌های خود مشاهده کرد و بعد از او تحت فرماندهی جعفر و ابن رواحه و

خالد، یکی بعد از دیگری می‌جنگید، اسامه و بلال رضی الله عنهما به هنگام حجه الوداع همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و یکی از آنان مهار شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بود و دیگری آن حضرت صلی الله علیه و آله را با لباسش سایه می‌کرد. تا آنکه آنحضرت جمره عقبه را زدند.

لشکر اسامه رضی الله عنه:

پیامبر صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید رضی الله عنه دستور دادند که به اهل اُبنی در فلسطین و قلعه الداروم نزدیک غزه و منطقه البلقاء حمله کند، بعد فرمود: برو بنام خدا، اسامه رضی الله عنه همراه پرچم و لشکرش در مکانی بنام جُرف نزدیک مدینه رفت و همه سربازان پس از آماده شدن به لشکر ملحق می‌شدند بزرگان صحابه مانند ابوبکر، عمر و ابو عبیده، و سعد ابن ابی وقاف رضی الله عنه و سعید بن زید، و قتاده ابن نعمان در این غزوه فرا خوانده شدند.

عیاش ابن ربیع و بعضی صحابه گفتند: این بچه از مهاجرین اول هم کار می‌گیرد. و این گفتگو به سمع رسول خدا صلی الله علیه و آله هم رسید آنحضرت بر بالای منبر تشریف برده و حمد و تعریف خدا را بیان کردند و بعد فرمودند: ای مردم چه سخنان و ایراداتی پیرامون فرماندهی اسامه بگوش من می‌رسد، به خدا سوگند اگر شما درباره فرماندهی او معترض هستید شما قبلاً درباره فرماندهی پدر او نیز اعتراض داشتید به خدا قسم که پدرش به امارت و فرماندهی شایستگی داشت و او نیز شایستگی دارد. در نزد من پدرش از برگزیدگان شما است. بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد و داخل خانه‌ای شد و آن روز شنبه دهم ربیع الأول سال یازدهم هجری بود. مسلمانانی که از لشکر اسامه رضی الله عنه بودند آمدند پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و خداحافظی کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: بروید ای لشکر و سربازان اسامه، مردم به لشکر رفتند و

شب شنبه را خوابیدند و روز یکشنبه اسامه رضی الله عنه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار و بدحال بود و بیماریش شدت گرفت اشکهای اسامه جاری شد و بر روی آنحضرت افتاد و او را بوسه داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله صحبت نمی‌کرد دست‌هایش را بطرف آسمان بلند کرد و بعد به سر اسامه مالید، اسامه فهمید که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او دعا می‌کند، بعد به محل لشکرش بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه دوازدهم ربیع الأول سال یازدهم هجری وفات کردند.

«إنا لله وإنا إليه راجعون»

ابوبکر رضی الله عنه لشکر اسامه را می‌فرستد:

وقتی اعراب از خبر رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه شدند تعدادی از دین برگشتند و مرتد شدند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه به اسامه فرمود: به همان سو که رسول الله صلی الله علیه و آله به تو دستور داده است حرکت کن، بعضی از صحابه گفتند: ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی از اعراب علیه تو متفرق شدند، تو با این لشکر پراکنده نمی‌توانی کاری بکنی، بگذار اینان علیه مرتدین آماده باشند تا بوسیله شان مرتدین را از بین ببری، زیرا اهل مدینه از حمله آنان در امان نیستند در حالی که زنان و کودکان نیز در آنجا هستند (زندگی می‌کنند) اگر تو در مورد غزوه روم حالا صبر کنی تا این که اسلام قوی گردد و مرتدین به اسلام برگردند یا بوسیله شمشیر هلاک گردند بعد لشکر اسامه را اعزام داری، ابوبکر رضی الله عنه فرمود: قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست اگر گمان می‌کردم که درندگان مرا در مدینه می‌خورند باز هم لشکر اسامه را از رفتن منع نمی‌کردم، چه ضرورتی دارد که لشکر برگردد در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر او وحی نازل می‌شود فرمود: لشکر اسامه را بفرستید، و

ابوبکر رضی الله عنه از اسامه رضی الله عنه برای عمر رضی الله عنه اجازه خواست که همراه او بماند، و آنانی را که از فرماندهی اسامه ناراضی بودند بنزد خود طلبید و بر آنان خشم کرد و بیرون راند و حتی یک نفر هم از لشکر باقی نماند، و ابوبکر رضی الله عنه همراه مسلمانان برای بدرقه لشکر بیرون آمدند، ابوبکر رضی الله عنه پیاده بود و اسامه رضی الله عنه سوار، و اسامه فرمود: ای خلیفه رسول خدا! یا شما سوار شوید یا من پیاده می‌شوم. فرمود: به خدا پیاده نشو و من هم سوار نمی‌شوم، چرا لحظه‌ای پاهایم را در راه خدا غبار آلود نکنم زیرا مجاهد در مقابل هر قدمی که بر می‌دارد هفتصد نیکی برایش نوشته می‌شود و تا هفتصد درجه ترفیع داده می‌شود و هفتصد گناه از گناهانش کم می‌گردد. قبل از برگشتن به اسامه و لشکریانش وصیت کردند و فرمودند: ای مردم شما را به ده صفت نصیحت می‌کنم آن‌ها را از من یاد بگیرید: خیانت نکنید، فریب ندهید، نخلها را قطع نکنید و نسوزانید و درخت میوه داری را قطع نکنید مگر بخاطر غذا خوردن، از کنار کسانی می‌گذرید که در عبادتگاه و صوامع وقت می‌گذرانند و عبادت می‌کنند آنان را به دین اسلام دعوت دهید و با نام خدا از حق دفاع کنید سپس به اسامه فرمود: دین و امانت و خاتمه اعمال را به خدا می‌سپارم و تعداد لشکر اسامه سه هزار نفر بود که در بین آنان هزار نفر اسب سوار وجود داشت جنگ به نفع مسلمانان خاتمه یافت و لشکر پیروز شد و غنیمت زیادی به دست آمد، خداوند او و لشکر را سالم و موفق به مدینه برگرداند، مسلمانان فرمودند: لشکری که مانند لشکر اسامه سالم برگردد تا حالا ندیده ایم، اسامه رضی الله عنه هنگام رفت و برگشت به نزد قبایلی که بر اسلامشان ثابت و باقی بودند رفت و به آنان بشارت داد و بر قبایل دیگری که گمان می‌کردند که مسلمانان دچار هرج و مرج و ضعیف هستند گذشت هر چند که این قبایل قصد ارتداد را داشتند ولی وقتی قدرت و توانایی لشکر اسامه را دیدند گفتند: اگر مسلمانان در مدینه قدرت و توانایی نداشتند و در میان آن‌ها

ضعف و ترس بود این لشکر را به طرف جنگ روم روانه نمی‌کردند و اگر ابوبکر نیازی به این لشکر برای جنگ مرتدین داشت این لشکر را به جنگ مرتدین می‌فرستاد. به همین علت آن قبایل بر اسلامشان ثابت ماندند. و مرتد نشدند. اسامه رضی الله عنه بعد از این غزوه موفق و پیروز، در وادی قری نزدیک مدینه سکونت کرد، بعد مسکنش را به دمشق منتقل کرد سپس به مدینه برگشت.

تجلیل حضرت عمر رضی الله عنه از اسامه:

حضرت عمر رضی الله عنه با لشکر اسامه رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست او را به شام اعزام دارند مخالف بود. پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از این که لشکر اسامه را روانه کنند وفات کردند پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر لشکر اسامه رضی الله عنه را به جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست فرستاد ولی حضرت عمر همچنان مخالف بود. اما ایشان بعدها همیشه امارت و فرماندهی اسامه رضی الله عنه را یاد می‌کرد و به او می‌گفت: آفرین و مرحبا به امیرم، حضرت عمر رضی الله عنه به هنگام خلافتش برای همه مردم هدایایی در نظر گرفته بود و به هنگام تقسیم درجات، اوضاع هر کس را رعایت می‌کرد زمانی که نوبت پسرش عبدالله بن عمر رسید سهمش را داد سپس نوبت به اسامه بن زید رسید و سهم او را دو برابر سهم پسرش عبدالله داد. عبدالله رضی الله عنه می‌دانست که پدرش به مردم به حسب خدمتشان و سابقه کاری، در اسلام عطا و هدایا می‌دهد به همین علت نسبت به منزلت خودش ناراحت شد و از پدرش سؤال کرد، چرا اسامه رضی الله عنه را بر من فضیلت دادی، در حالی که من همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بودم جایی که او حاضر نبود؟ حضرت عمر رضی الله عنه جواب داد: اسامه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو محبوب‌تر بود و پدرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از پدر تو محبوب‌تر بود.

چکار می‌کنی با لا إله إلا الله:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو سال قبل از وفاتش اسامه را نخستین بار برای فرماندهی لشکری بخاطر نبرد با مشرکین فرستاد و اسامه رضی الله عنه در آن مأموریت موفق شد و خبر آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و بسیار خوشحال شد، اسامه رضی الله عنه می‌فرماید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم در حالی که مژده دهنده فتح جلوتر آمده بود.

از خوشحالی چهره مبارکش می‌درخشید مرا به خودش نزدیک کرده سپس فرمود: قضیه را برایم تعریف کن. آنچه رخ داده بود تعریف کردم و گفتم: زمانی که لشکر دشمن شکست خورد، مردی را دیدم با نیزه سوی او حمله بردم گفتم: لا إله إلا الله من او را ول نکردم و او را کشتم. چهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تغییر کرد و گفت: وای بر تو اسامه چکار می‌کنی با لا إله إلا الله که او گفته، یا گفت: چه کسی تو را در مقابل لا إله إلا الله کمک می‌کند و آن را همواره برای من تکرار می‌کرد تا حدی که دوست داشتم کاش کل اعمالم از بین می‌رفت و از سر نو اسلام می‌آوردم، اسامه می‌گوید: بعد از شنیدن سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتم: قسم به خدا هرگز کلمه گویی را به قتل نمی‌رسانم که لا إله إلا الله بگوید.

احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که اسامه آن را روایت کرده یا در آن روایات نام اسامه ذکر شده است

از حضرت عایشه رضی الله عنها مروی است، می‌گویند: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هجرت فرمودند ما (همسران) و دخترانش را در مکه گذاشت و رفت، بعد از این که مدتی آنجا ماند زید بن حارثه و غلامش ابورافع را همراه او فرستاد و دو شتر نیز به او دادند و حضرت ابوبکر عبدالله بن اریقط را با دو شتر همراه او کرد به پسرش عبدالله بن ابی بکر نامه نوشت که مادرم ام رومان و مرا و

خواهرم اسما و زید و ام ایمن و اسامه را بر شتر سوار کرده به مدینه انتقال دهد.

هنگامیکه پیامبر ﷺ به جهاد نمی‌رفت اسلحه‌اش را به اسامه می‌داد:

امام احمد از جبله بن حارثه رضی الله عنه روایت می‌کند که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جهاد تشریف نمی‌برد اسلحه‌اش را به علی یا اسامه رضی الله عنهما می‌داد.

دیدگاه حضرت اسامه رضی الله عنه درباره حدیث افک:

حضرت عایشه صدیقہ رضی الله عنها هنگام بازگشت از غزوه بنی‌مصطلق بدلیل این که دنبال گردنبندها شده رفته بود از لشکر عقب ماند پس از قضای حاجت وقتی به جای خود بازگشت متوجه شد که قافله رفته است ناراحت شد، همیشه بعد از رفتن لشکر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند نفر را تعیین کرده بودند تا اگر کسی جا مانده باشد او را به لشکر برساند، وقتی حضرت عایشه رضی الله عنها آنان را دید چادرش را به خودش پیچید و از جایش حرکت نکرد. وقتی صفوان بن معطل از کنارش رد شد سیاهی‌اش را دید چون در کوچکی او را دیده بود او را شناخت و گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون» همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدا بر تو رحم کند چه چیز باعث شده که عقب بمانید، بعد شترش را به او نزدیک کرد و گفت: سوار شو و خودش به عقب برگشت، حضرت عایشه رضی الله عنها سوار شد و او مهار شتر را گرفت و با سرعت به دنبال لشکر به راه افتاد. هنگامی به آنان رسید که قافله وارد مدینه شده بود زمانی که مردم صفوان را دیدند اهل لشکر ناراحت شدند و عایشه رضی الله عنها در مورد آنچه گفته می‌شد اطلاعی نداشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد از اسامه سؤال کرد. او حضرت عایشه رضی الله عنها را به خیر یاد کرد و گفت: به جز خیر و

نیکی چیز دیگری در مورد او نمی دانم، سپس فرمود: یا رسول الله! در مورد خانواده شما ما بجز خیر و نیکی چیزی دیگر نمی دانیم و این حدیث و قضیه افک و دروغ و شایعه‌ای باطل است و هیچ حقیقتی ندارد.

قصه زن مخزومی:

در بخاری از عروه رضی الله عنه روایت شده زنی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه فتح مکه دزدی کرد قومش نزد اسامه رضی الله عنه رفتند تا از او شفاعت کند. وقتی اسامه رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او صحبت کرد و شفاعت خواست چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شدت ناراحتی تغییر کرد و سرخ شد و فرمود: آیا با من در مورد حدی از حدود خدا صحبت می کنی و شفاعت می خواهی اسامه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من طلب مغفرت کن و مرا ببخش.

به (موقع) شام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منبر رفته و خطبه‌ای خواندند و در آن ثنا و تعریف خدا را بیان کردند و بعد فرمودند: آنانی که قبل از شما بودند به این دلیل هلاک شدند که هرگاه در میان آنان انسانی قوی دزدی می کرد او را ترک می کردند و اگر ضعیفی دزدی می کرد بر او حد جاری می کردند. قسم به ذاتی که جان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اختیار اوست اگر فاطمه بنت محمد رضی الله عنه دزدی کرده بود دستش «معاذ الله» را قطع می کردم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن زنی که دزدی کرده بود دستور داد که دستش قطع کرده شود و بعداً آن زن خوب توبه کرد.

گفتگو میان عبدالله بن پدرش:

طبرانی از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت می کند که فرمود: زمانی که رسول خدا از بنی مطلق بر می گشت، عبدالله بن عبدالله بن ابی ایستاده و

شمشیرش را علیه پدرش از نیام کشید و فرمود: قسم به خدا شمشیرم را در نیام نخواهم کرد تا زمانی که نگویی که محمد فرد باعزتی است و من فرد ذیلی هستم، پدرش گفت: وای بر تو محمد فرد باعزتی است و من فرد ذیلی هستم، خبر این داستان به محمد رسید پیامبر ﷺ از این کار خشنود شد و از این کارش تشکر کرد.

قصه بیماری آبله اسامه:

اولین بار که اسامه رضی الله عنه به مدینه رفت دچار بیماری آبله شد و او در آن هنگام پسر بچه‌ای بود که نمی‌توانست بینی‌اش را پاک کند آب بینی روی لبهایش می‌ریخت.

عایشه رضی الله عنها از وی دوری می‌کرد در همین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد چهره و صورت اسامه را تمیز کرد و بوسه داد. عایشه رضی الله عنها وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن حالت دید فرمود: به خدا قسم بعد از این هرگز او را از خودم نمی‌دانم.

با مردی که لا إله إلا الله می‌گوید هرگز نمی‌جنگم:

اسامه بن زید رضی الله عنه می‌فرمایند: هرگز با مردی که لا إله إلا الله می‌گوید نمی‌جنگم. سعد بن مالک بعد از شنیدن این سخن اسامه گفت من نیز با مردی که لا إله إلا الله می‌گوید نمی‌جنگم. شخصی خطاب به آن دو گفت آیا خداوند نفرموده [و با آنان مبارزه کنید تا اینکه نباشد هیچ فتنه‌ای و باشد دین هم‌اش برای خداوند] گفتند: جهاد کردیم تا اینکه فتنه باقی نماند و دین از آن خداوند باشد.

اسامه رضی الله عنه بر همین اکتفاء کرد و به هنگام اختلاف حضرت علی و معاویه رضی الله عنهما راه بی‌طرفی را انتخاب نمود.

حضرت اسامه رضی الله عنه در منطقه‌ای بنام جرف در اطراف مدینه منوره سال ۵۴ هجری وفات کرد.

«إنا لله وإنا إليه راجعون»

زید بن ثابت رضی الله عنه

اسم و خانواده اش:

او زید بن ثابت از بنی لوذان، از بنی نجار و از انصار است. کنیه اش ابو سعید و ابو خارجه بود، پدرش ثابت بن ضحاک پنج سال قبل از هجرت در جنگ بعاث کشته شده بود، زید در آن وقت ۶ ساله بود. مادرش نَوَّار بنت مالک یکی از زنان بزرگ و از مسلمانان بود، زید یازده سال قبل از هجرت در مدینه منوره بدنیا آمده و بخشی از زندگیش را در مکه مکرمه گذرانده سپس با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سن یازده سالگی به مدینه منوره هجرت کرد. «رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه شرکت در جنگ بدر را نداد»

زید به هنگام جنگ بدر ۱۳ ساله بود، او به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفته تا به وی اجازه شرکت در جنگ بدر را بدهد، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله بخاطر کوچک بودنش به او ترحم کرد و با درخواستش موافقت ننمود.

شرکت کردن او در غزوه احد:

در غزوه احد بیشتر از ۱۴ سال سن نداشت، و در آن روز خیلی اصرار کرد تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را اجازه بدهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه داد، اما آن حضرت صلی الله علیه و آله خیلی علاقمند بود که او را در جاهای سخت و دشوار قرار ندهد، و از جمله کارهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در هنگام جنگ احد امر فرمود: این بود، وقتی در پایان جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را جستجو می کرد تا ببیند چه کسی شهید شده است، زید بن ثابت را فرستاد تا دنبال سعد بن ربیع رضی الله عنه بگردد، و به او گفت: اگر او را دیدی از طرف من به او سلام

برسان و بگو: رسول خدا ﷺ به تو می‌گوید: خودت را چگونه می‌بینی؟ زید گفت: داشتم در میان کشته شدگان می‌گشتم تا او را پیدا کردم که آخرین نفس‌هایش را می‌کشید و ۷۰ ضربه از تیر و نیزه و شمشیر بر بدن او رسیده بود، به او گفتم: ای سعد، رسول خدا ﷺ به تو سلام می‌فرستد، و به تو می‌گوید: به من خبر بده، خودت را چگونه می‌بینی؟ گفت: سلام بر رسول خدا ﷺ و سلام بر تو، به ایشان بگو: ای رسول خدا ﷺ خودم را در حالی می‌بینم که بوی بهشت را استشمام می‌کنم، و به قوم انصار بگو: که شما نزد خداوند هیچ عذری نخواهید داشت اگر دشمن به رسول خدا ﷺ دسترسی پیدا کند با وجود این که یکی از شما زنده باشد و پلک چشم‌هایش حرکت می‌کند. بعد از این گفته‌ها جان به جان آفرین تسلیم کرد. خدا بر او رحمت کند.

جنگ خندق:

رسول خدا ﷺ به او اجازه داد تا در صفوف مجاهدان به شمار آید و تمام وظایف یک رزمنده را بر عهده گیرد، و ایشان در میان کسانی بود که خاک‌ها را منتقل می‌کردند، رسول خدا ﷺ درباره او فرمود: آگاه باشید که او پسر خوبی است. زید دوستی بنام عماره بن حزم از هم سن و سال‌های خود داشت، در هنگام کندن زمین اندکی چرت زد عماره بن حزم بدون اینکه زید خبر شود اسلحه‌اش را برداشت، رسول خدا ﷺ به او فرمود: ای ابورقاد، در آن روز رسول خدا ﷺ مردم را از ترساندن مؤمن و برداشتن مال وی به شوخی و یا جدی منع فرمود.

در جنگ تبوک:

زید همیشه در هنگام جنگ و صلح همراه و ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در جنگ تبوک پرچم قبیله بنی نجار در دست ایشان بود، در صورتی که اول در دست دوستش عماره بن حزم قرار داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را از او گرفت و به زید بن ثابت داد. عماره گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا از من چیزی به شما رسیده است؟ فرمود: خیر، ولی قرآن مقدم است، پیامبر صلی الله علیه و آله به حفظ قرآن زید اشاره فرمود، وقتی خداوند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در جنگ تبوک نصرت و یاری فرمود و مسلمانان پیروز شدند، زید مسئولیت تقسیم غنیمت‌های مسلمانان را که در آن غزوه بدست آورده بودند بر عهده گرفتند.

به هنگام وفات نوه آن حضرت رضی الله عنه همراه ایشان بود:

از اسامه پسر زید بن حارثه روایت شده است که گفت: ما نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، یکی از دخترانش برای رسول خدا صلی الله علیه و آله قاصدی فرستاد که بنزد او برود زیرا بچه‌اش در آستانه وفات بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بلند شد و به همراه ایشان سعد بن عباده، معاذ بن جبل، ابی بن کعب و زید بن حارثه و مردانی دیگر، بلند شدند، و من نیز با ایشان رفتم، بچه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده شد، در حالی که خیلی تند تند نفس می‌زد، گویا در مشکیزه کهنه‌ای قرار داشت، با دیدن این حالت سخت بچه، چشم‌های مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله پر از اشک شدند، سعد به آن حضرت گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این چیست؟ فرمود: این رحمتی است که خداوند در قلب بندگان قرار داده است و خداوند بر بندگان مهربانش رحم می‌کند.

روز سقیفه:

مسلمانان بشر هستند، و گاهی در حالت سختی قرار می‌گیرند که بعضی از آنان در این حالات دچار سردرگمی و حیرت می‌شوند که در این سر درگمی شورا و آرا و نظرات دیگر مسلمانان به یاری و مدد آنان می‌شتابد. این بهت و سر درگمی از بین رفته، و از آنان فاصله می‌گیرد. هنگامی که رسول خدا ﷺ به نزد پروردگار خود شتافت، گروهی از انصار دوست داشتند که خلیفه و رهبر از بین آنان باشد، و به این منظور به نزد سعد بن عباده جمع شدند، و بعضی از آنان گفتند: ای گروه مهاجران هر وقت رسول خدا ﷺ از مردی کار می‌گرفت شخصی از ما انصار را با او همراه می‌کرد، پس ما مصلحت می‌بینیم که امر خلافت به دو مرد واگذار شود، یکی از شما باشد و یکی از ما، بعد چند نفر از خطبای انصار پشت سرهم این گفته را تکرار کردند، در آن هنگام زید بن ثابت انصاری بلند شده و گفت: رسول خدا ﷺ از مهاجران بود، پس امام هم از مهاجران باشد، و ما از نصرت کنندگان او هستیم همانطوری که نصرت کنندگان رسول خدا ﷺ بودیم. بعد دست ابوبکر رضی الله عنه را گرفته و گفت: این شیخ رضی الله عنه خلیفه و آقای شما است با او بیعت کنید.

در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه:

مسلمانان جنگ یمامه را با امتحان و سختی پشت سر گذاشتند، آنان با بنی حنیفه که اطراف مسیلمه کذاب جمع شده بودند، و سر سخنانه از او حمایت می‌کردند، و اراده داشتند که از دور و بر او پراکنده نشده و تسلیم حقیقت نشوند، اگر چه بطور کامل هلاک شوند، مبارزه کردند. بنی حنیفه با تیرهایشان به طرف مسلمانان نشانه رفتند، و بسیاری از آنان را به خاک و خون کشاندند و از سنگ‌های مستحکم خود که برای از بین بردن مهاجمان

علیه خود آماده کرده بودند، خوب استفاده می‌کردند، از طرفی دیگر مسلمانان قرار داشتند، که در رأس آنان قاریان و حافظان قرآن، ایستادگی و مقاومت کردند، و جان‌هایشان را در راه الله فدا کردند، و با بدن‌هایشان پلی ساختند تا مسلمانان از آن عبور کرده به پیروزی برسند، از این قراء و حافظان قرآن بجز تعداد کمی جان سالم بدر نبرده اند، و زید بن ثابت رضی الله عنه هم در جنگ یمامه در بوتهٔ آزمایش قرار گرفت و با سر بلندی و موفقیت امتحان خود را داد و در این جنگ تیر خورد، اما به او ضرری نرسانید، هنگامی که جنگ یمامه به پایان رسید، ابوبکر رضی الله عنه ارادهٔ جمع آوری قرآن را نمود.

زید رضی الله عنه قرآن را جمع آوری می‌نماید:

زید بن ثابت رضی الله عنه فرمود: ابوبکر رضی الله عنه پیش من قاصدی فرستاد. بنزدش رفتم، عمر بن خطاب نیز نزد ایشان حاضر بود، ابوبکر رضی الله عنه به من گفت: عمر رضی الله عنه به من خبر داده است که در جنگ یمامه تعداد زیادی از قاریان قرآن کشته شده اند، مصلحت دیدم که قرآن را جمع آوری کنی، زید به عمر رضی الله عنه گفت: چگونه کاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام نداده است انجام دهیم؟ عمر رضی الله عنه گفت: به خدا قسم این کار خیر است. زید رضی الله عنه گفت: عمر همیشه به من اصرار می‌کرد تا این که خداوند به من شرح صدر عنایت کرد برای انجام کاری که به ایشان شرح صدر عنایت کرده بود. ابوبکر رضی الله عنه به زید رضی الله عنه فرمود: شما جوان عاقلی هستی ما شما را متهم نخواهیم کرد. شما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کاتب وحی بودی، پس شایسته است که قرآن را شما جمع آوری کنید. زید گفت: به خدا اگر مرا به جا به جا کردن کوه‌ها امر می‌کردند، برایم سخت‌تر از جمع آوری قرآن نبود. بنابراین به جستجوی قرآن پرداختم و قرآن را از روی پوست‌ها، سنگ‌ها، برگ درختان خرما و از سینه حافظان

جمع آوری می‌کردم، تا این که آخر سوره براءة را با خزیمه بن ثابت انصاری یافتیم، و به غیر از او با کسی دیگر ندیدم ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾ [التوبة: ۱۲۸-۱۲۹].

ترجمه: «بیگمان پیغمبری (محمد نام) از خود شما (انسان‌ها) به سویتان آمده است. هر گونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است. اگر آنان (از ایمان به تو) روی بگردانند (باکی نداشته باش) و بگو: خدا مرا کافی و بسنده است جز او معبودی نیست. به او دل بسته‌ام و کارهایم را بدو واگذار کرده‌ام، و او صاحب پاداشی بزرگ (جهان و ملکوت آسمان) است.»

صحیفه‌هایی که قرآن در آن جمع آوری شده بود تا مدت حیات ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزد ایشان و بعد از وفات او نزد عمر رضی الله عنه، و پس از وفات عمر نزد حفصه بنت عمر رضی الله عنها بودند.

منزلت زید در نزد عمر رضی الله عنه:

عمر رضی الله عنه مقام و منزلت زید رضی الله عنه را می‌شناخت و حق احترام و ارزش او را به جای می‌آورد، وقتی به مسافرت تشریف می‌برد و مدینه منوره پایتخت کشور اسلامی را ترک می‌کرد، زید بن ثابت رضی الله عنه را به جانشینی خود در مدینه انتخاب می‌نمود. یک مرتبه وقتی عمر رضی الله عنه به حج تشریف بردند، زید رضی الله عنه را جانشین خود کرد، و به هنگام حج دوم باز ایشان را نیز جانشین خود قرار داد، و به هنگام سفر ایشان به شام نیز او را جانشین خود نمود، و خیلی کم

اتفاق می افتاد که عمر رضی الله عنه از سفر برگردد و به او باغی از درختان خرما را ندهد، عادت عمر رضی الله عنه این بود که بزرگان نامی و صاحبان صلاحیتهای علمی و فرماندهی و دعوتگر را برای دعوت دین به شهرها می فرستاد، ولی زید بن ثابت را در مدینه نگه می داشت و او را به جایی نمی فرستاد، زیرا او خوب می دانست که اهل مدینه منوره به زید نیاز دارند، نزد او علمی می یابند که نزد دیگران نمی یابند. و از جمله احترامی که عمر رضی الله عنه برای زید می گذاشت یکی این بود که، وقتی با زید کاری داشت خودش به نزد او می رفت و او را نزد خود فرا نمی خواند، و یک بار امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از او اجازه ورود خواست، زید رضی الله عنه به او اجازه داد و فرمود: ای امیر المؤمنین اگر کسی را پیش من می فرستادی من خودم بنزد شما می آمدم، عمر رضی الله عنه عرض کرد: من با تو کار دارم و نیاز از من است.

عمر رضی الله عنه به ایشان تعلیم می دهد که چگونه قضاوت کنند:

عمر رضی الله عنه دریایی از علم بود که سرچشم هاش نمی خشکید، با وجود احترام و ارزشی که نسبت به زید رضی الله عنه قایل بود فراموش نمی کرد که او عالم جوانی است و طلابی که نیاز به تعلیم و تجربه استاد و بزرگتر نداشته باشند خیلی کم هستند، بنابراین عمر رضی الله عنه از راهنمایی و توجه او غافل نبود، بویژه در امور زندگی روزمره با او بخل نمی ورزید، زیرا اغلب جوانان به تجربه های سالمندان و بزرگان نیازمندند، و عمر رضی الله عنه از این تجربه نسبت به زید رضی الله عنه دریغ نمی کرد. شعبی روایت می کند: که میان عمر رضی الله عنه و ابی ابن کعب رضی الله عنه مخاصمه ای اتفاق افتاده بود، به نزد زید بن ثابت آمدند و او را بین خودشان داور قرار دادند تا در بین آنان داوری کند، عمر رضی الله عنه گفت: ما پیش شما آمدیم تا بین ما داوری کنی، و انسان باید پیش داور در خانه اش حاضر شود. زید رضی الله عنه

صدر جایگاه را برای عمر رضی الله عنه خالی کرده و به ایشان گفت: ای امیر مؤمنان اینجا (بنشین) عمر رضی الله عنه به او گفت: این اولین ظلمی است که در قضاوت مرتکب شدی، من در کنار خصم خود می‌نشینم هر دو جلوی او نشستند، اُبی ادعا می‌کرد و عمر انکار می‌کرد، زید به اُبی گفت: امیرالمؤمنین را از سوگند یاد کردن معاف کن، و من برای کسی غیر از ایشان این سؤال را نکرده‌ام، عمر رضی الله عنه نظر و توجه زید را به سوی این مطلب جلب کرده که برای شما مناسب بود که مرا با هر فرد مسلمان (در قضاوت) برابر بدانی و با دیگران فرقی ندارم.

زید عمر رضی الله عنه را نصیحت می‌کند:

طبرانی از اُبی قلابه روایت می‌کند: که به عمر رضی الله عنه خبر رسید که ابومحجن ثقفی با دوستانش در خانه‌اش شراب می‌نوشد، عمر رضی الله عنه راه افتاد و پیش ابومحجن رفت، و نزد او به جز یک مرد کسی دیگر را ندید، ابومحجن گفت: ای امیرالمؤمنین این برای شما حلال و جایز نیست، خداوند شما را از جاسوسی و تفتیش حالات خصوصی افراد منع فرموده است. عمر رضی الله عنه گفت: این شیخ رضی الله عنه چه می‌گوید؟ زید بن ثابت و عبدالرحمن بن ارقم در آنجا حضور داشتند، گفتند: ای امیر مؤمنان راست می‌گویند، این جاسوسی به شمار می‌آید....

زید در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه:

حضرت عثمان رضی الله عنه در ارج نهادن و تجلیل زید از حضرت عمر رضی الله عنه کمتر نبودند، وقتی به حج می‌رفت او را به جانشینی خود در مدینه منوره می‌گمارد. و قرائت ایشان را بسیار دوست داشتند و می‌فرمود: قرائت من و او یکی است، بین من و او در این مورد اختلافی نیست. و هنگامی که

سبائیان و فرومایگان علیه عثمان رضی الله عنه شورش کردند حضرت زید رضی الله عنه به حضرت عثمان رضی الله عنه کمک کرد و نصرت و حمایت انصار را بر وی عرضه کرد که اگر اجازه بدهند انصار او را یاری کنند، اما ایشان در جواب زید فرمود: بهترین شما در نزد من کسی است که دست و اسلحه‌اش را از خونریزی باز دارد، وقتی خیانت و دشمنی دشمنان به امیر مؤمنان دست یافت و او را شهید کردند، زید رضی الله عنه برای ایشان بسیار ناراحت شد و خیلی بر او گریه کرد.

اشتغال به علم:

اولیای زید رضی الله عنه وقتی اشتیاق او به علم و استعداد ذاتی او را مشاهده کردند، وی را به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بردند، و گفتند: پسر ما زید رضی الله عنه ۱۷ سوره از کتاب خدا را حفظ دارد، و نوشتن هم یاد دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت او را گوش داد، و از تلاوت زیبایش شگفت زده شد، از آن روز به بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله از علوم خدادادی‌اش زید را بهره مند می‌ساخت. تا این که در محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله دانشمندی عالم و فاضل با دامنه تحصیل وسیعی گشت. سهل بن ابی خیمه روایت می‌کند: کسانی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فتوا می‌دادند، سه نفر از مهاجران و سه نفر از انصار بودند: از مهاجران عمر و عثمان و علی، و از انصار ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت رضی الله عنه بودند، و مسروق گفت: مفتیان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر و علی و ابن مسعود و زید و ابی بن کعب و ابوموسی اشعری بودند.

قبیصه بن ذؤیب گفت: زید بن ثابت رئیس دایره قضاء، فتوا، در مدینه به هنگام خلافت عثمان و علی تا ۵ سال اول خلافت معاویه، در قضاوت، فتوا، قرائت و فرایض در مدینه در عهد حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنه و ۵ سال از زمان حکومت معاویه رضی الله عنه در همان جایگاه خود بود. تا این که زید رضی الله عنه در

سال ۴۵ هجری وفات کرد. مسروق ابن اجدع همدانی گفت: به اصحاب پیامبر خدا ﷺ برای پی بردن به علمشان نزدیک شدم و با آنها همراه شدم، دریافتم که راسخ ترین آنان در علم شش نفر هستند، عمر، علی، عبدالله، معاذ، ابودرداء و زید بن ثابت رضی الله عنهم. و همچنین مسروق گفته است: وارد مدینه شدم در مورد اصحاب رسول اکرم ﷺ تحقیق کردم، زید بن ثابت را از راسخان در علم یافتم. و انس ابن مالک روایت می‌کند: دو قبیله اوس و خزرج با همدیگر فخر کردند، قبیله اوس گفتند: غسیل ملائکه حنظل پسر راهب، و کسی که عرش عظیم برای او تکان خورد سعد بن معاذ و عاصم بن ثابت کسی که زنبورها از او حفاظت کردند و خزیمه بن ثابت کسی که رسول خدا ﷺ شهادت او را به جای شهادت دو نفر پذیرفت، از ما بودند. قبیله خزرج گفتند: زید بن ثابت و ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوزید، ۴ نفری که در عهد رسول خدا ﷺ قرآن را جمع آوری کردند از ما بودند. مالک ابن انس گفته اند: بعد از شهادت عمر بن خطاب زید بن ثابت رضی الله عنه در مدینه امام ما بود. و شعبی گفته است: یکمرتبه زید بن ثابت می‌خواستند که بر سواری سوار شوند که ابن عباس رضی الله عنهما رکاب را گرفت، زید گفت: ای پسر عموی پیامبر خدا کنار بروید! ابن عباس گفت: نه، ما با علماء و بزرگان اینطور رفتار می‌کنیم. و ثابت ابن عبید گفته است: که هیچ مردی را در خانه‌اش خوش سخن‌تر و با وقارتر از زید ندیده‌ام.

علوم دیگر ایشان علاوه از فقه:

زید رضی الله عنه فقیهی با علم بسیار در مسایل میراث بود، رسول خدا ﷺ فرمود: عالمترین شما به فرایض (میراث) زید می‌باشد، در علوم قرآن کریم نیز بسیار مهارت داشتند. عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: هر کسی که می‌خواهد از قرآن

مجید مسئله‌ای را بپرسد، باید نزد زید بن ثابت برود، زید از جمله نویسندگان وحی بودند، هرچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می‌شد، ایشان می‌نوشت، بعد از جنگ یمامه در زمان ابوبکر رضی الله عنه قرآن را جمع آوری کرد، چنانچه در گذشته بیان شد، بعد مسلمانان را در زمان خلافت حضرت عثمان به خاطر پرهیز از اختلاف بر یک قرآن جمع کرد. و همین قرأت زید رضی الله عنه که معروف به قرآن عثمانی است امروز نزد مسلمانان مورد اعتماد می‌باشد و زید رضی الله عنه به غیر از وحی نیز نویسنده و کاتب رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین کاتب خلفای راشدین، ابوبکر و عمر بود.

یادگرفتن او زبان عبرانی و سریانی را:

یک بار زید در محضر رسول خدا حاضر شد به او فرمود: کتاب یهود را تعلیم بگیر، زیرا من از طرف آنان بر کتاب خودم اطمینان ندارم زید گفت: یک ماه نگذشت که من زبان یهودی‌ها را یاد گرفتم، از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان نامه نوشتم، و هنگامی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه می‌نوشتند، نامه را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله می‌خواندم. و در روایتی دیگر آمده است که زید گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: من به طرف قومی نامه می‌فرستم، می‌ترسم که بر آن اضافه یا کم کنند پس زبان سریانی را یاد بگیر. بنابراین در مدت ۱۷ روز آن را آموختم.

پندهای زید رضی الله عنه:

زید رضی الله عنه با این که فردی عالم و دانشمند بود بسیار مراقب رفتار و اعمال قلب و وسوسه‌های نفسش بود، و این مطلب در نامه‌ای که برای ابی بن کعب فرستادند واضح است، زید رضی الله عنه گفت: اما بعد، خداوند زبان را مترجم قلب قرار داده است، و قلب را ظرفی و چوپانی قرار داده است که زبان

تسلیم آن است، اگر قلب در اختیار زبان باشد سخن مناسب و معتدل خواهد بود، و زبان هیچ لغزش و اشتباهی را مرتکب نخواهد شد، آیا شرف و مروت و جوانمردی را در کسی سراغ دارید که پاسدار گفته هایش نباشد، و آگاه به عیوب مردم نباشد، چون فردی عیوب مردم را می بیند ولی از عیب خود بی خبر است مانند کسی است که آنچه را که به آن مأمور نشده است، انجام دهد.

(والسلام)

حادثه وفات:

زیدؓ تا سن ۴۰ سالگی به نوشتن وحی، و بعد از آن به علوم قرآن و روایت حدیث، فقه و ترجمه و آموزش مسلمانان مشغول بود، و در سال ۴۵ هجری وفات کرد. او فردی بود که شایستگی این را داشت که مسلمانان بر او غمگین و عزادار شوند.

ابوهریرهؓ فرمود: امروز دانشمند و عالم این امت وفات کرد، به امید اینکه خداوند در ابن عباس شایستگی جانشینی ایشان را ایجاد بکند.

حضرت حسان بن ثابت انصاریؓ سروده اند:

«بعد از وفات حسان و فرزندش چه کسی دیگر شعر می سراید و بعد از وفات زید بن ثابت چه کسی دیگر مانده که به علوم آیات قرآنی بپردازد».

ابن عمر فرمود: خداوند بر ایشان رحم کند، دانشمندترین و عالمترین مردم در زمان حضرت عمر بود. سعید بن مسیب فرمود: در جنازه زید بن ثابتؓ شرکت داشتیم، هنگامی که در قبرش دفن کرده شد، ابن عباس فرمود: قسم به خدا که امروز علم و دانش زیادی از دست رفت.

«إنا لله وإنا إليه راجعون»